

کریس کوچرا Chris Kutschera

ترجمه ناهید بهمن پور



کردستان

و جمهوری مهاباد

کتاب جمعه (شماره های ۱۹، ۲۰ و ۲۱)

(۱۹۷۹) بنگاه انتشاراتی فلاماریون پاریس منتشر کرده است.

نویسنده معتقد است که علت شکست جنبش کرد شاید تا حدودی به این دلیل باشد که کردها به تاریخشان آگاهی ندارند، و این خود ناشی از اختناقی است که بیش از صد سال است بر آنان روا داشته‌اند و برای از بین بردن آثار مکتوب تاریخ خلق کرد دست به همه گونه کاری زده‌اند، او می‌گوید «کلمات همان مایه ارزش‌مندند که گلوله». از این رو می‌کوشد که تاریخ جنبش ملی کرد را با استفاده از اسناد موجود بنویسد، و البته به لغزش‌ها و اشتباهاتی نیز که ممکن است در این پژوهش راه یافته باشد، معترف است. او همچنین معتقد است که مسأله کردها یکی از مسائل مهم دهه ۱۹۸۰ در خاورمیانه خواهد بود، زیرا به‌رغم سرکوب کردها، این جنبش همچنان ادامه دارد.

کریس کوچرا (متولد ۱۹۳۸) روزنامه‌نگار است، او به اتفاق همسرش، که عکاس است، این گزارش‌های سیاسی را در مطبوعات فرانسه و دیگر کشورهای اروپائی منتشر کرده است: بیافرا، ۱۹۶۹؛ خلیج فارس، ۸۰-۱۹۷۰؛ سودان، ۱۹۷۱؛ کردها، ۷۵-۱۹۷۱؛ شیلی، ۱۹۷۶؛ فلسطینی‌ها، ۸۰-۱۹۷۶.

کتاب کریس کوچرا به‌نام جنبش ملی کرد، پژوهشی است در باب جنبش ملی کرد سراسر منطقه کردستان (عراق، ایران و ترکیه) از آغاز قرن نوزدهم تا سال ۱۹۷۵. این تحقیق مسأله کردها را با اتکاء به منابع اطلاعاتی وسیعی، یعنی اسناد موجود در وزارتخانه‌های جنگ و امور خارجه بریتانیا و فرانسه، کتاب‌ها، مقالات و مکاتبات گوناگون بررسی می‌کند. از این رو، کتاب حاضر سندی تاریخی در زمینه جنبش ملی کرد است.

کتاب با اشاره به شکل‌گیری اولین جنبش‌های کرد آغاز می‌شود و در طی حدود ۴۰۰ صفحه جریان‌ات ناسیونالیستی کرد، خصوصیات و برنامه‌های آن و سرانجام سرنوشت و علل شکست جنبش ملی کرد را در منطقه بازگو می‌کند، کوچرا این مسائل را در چهار قسمت بررسی می‌کند: ظهور ناسیونالیسم کرد و تشکیل اولین جنبش‌ها، سال‌های اختناق، مبارزه برای استقلال، جمع‌بندی و چشم‌انداز جنبش ملی کرد.

بخشی را که در این شماره و شماره‌های آینده کتاب جمع خواهد خواند از صفحه ۱۵۳ تا ۱۸۹ و ۳۴۴ تا ۳۴۹ کتاب حاضر است که به‌مسأله کردهای ایران می‌پردازد. متن اصلی (متن فرانسوی) این کتاب را امسال

۱. مهاباد

از قبل مشخص نبود مهاباد روزی یکی از کانون‌های اصلی ناسیونالیسم کرد بشود، و این جنبش به جریانات سلیمانیه* برگردد. بی‌شک این نقشی بود که مهاباد در خلال جنگ جهانی دوم و کمی بعد از آن به عهده داشت.

مهاباد در حد فاصل کردستان سنی مذهب (در شمال) و کردستان شیعی مذهب (در جنوب) قرار دارد (منظور دو منطقه سنی و شیعی مذهب کردستان ایران است). رضاشاه نام قبلی آن را که ساوجبلاغ بود به مهاباد تغییر داد. در سال ۱۹۴۵ [۱۳۲۴]، مهاباد شهر کوچکی بود با ۱۵۰۰۰ نفر جمعیت و از نظر اداری جزو توابع ارومیه محسوب می‌شد. تا آن زمان این شهر هرگز نقش سیاسی یا تجاری مهمی نداشت.

مسافرانی که در قرن یازدهم میلادی از مهاباد گذشته‌اند، آن را قصبه کوچکی با ۵۰۰۰ نفر جمعیت توصیف کرده‌اند.

امروزه جمعیت مهاباد کمی افزایش یافته است. اما با دیدن این شهر فقیر، تقریباً متروک و کثیف، - که تعداد معلولانش به نحو چشم‌گیری زیاد است، - نمی‌توان تصور کرد که مهاباد می‌توانست روزی «پایتخت» جمهوری‌ئی بشود که ابرقدرت‌ها را نگران کند.

۲. خانواده قاضی محمد

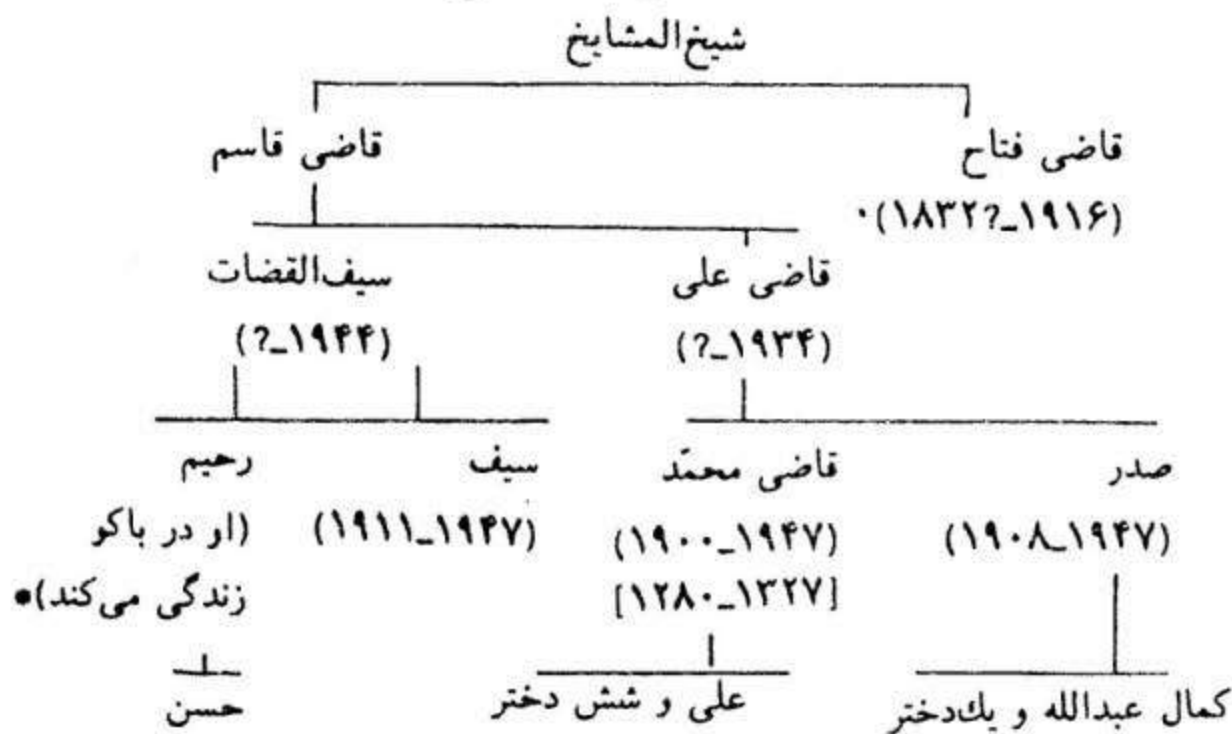
خانواده قاضی محمد، که شیخ و قاضی بودند، در شهر کوچک مهاباد مقام والائی داشتند. در سال ۱۸۳۰، جد قاضی محمد، یعنی شیخ المشایخ، جلسه‌ئی از رؤسای اصلی عشایر منطقه در روستای اوباتو (هوتو)، در نزدیکی دیوان دره، تشکیل داد. منظور از این گردهم‌آئی، تشکیل «جبهه متحدی» علیه انگلیس‌ها و آزادی کردستان بود^(۱) در سال ۱۹۱۶، به هنگام دفاع از مهاباد در

* در سال ۱۹۲۹ [۱۳۰۸] تصمیم بریتانیا مبنی بر دادن استقلال به عراق و عقد قرارداد جدیدی مابین دو کشور (زوتن ۱۹۳۰) به موج ناسیونالیستی تازه‌ئی دامن می‌زند که حداعلای آن شورش‌های سلیمانیه است (سپتامبر ۱۹۳۰). در این تاریخ سران کرد سلیمانیه شکایت‌هایی به جامعه ملل می‌برند و خواستار آن می‌شوند که یک دولت کرد در سلیمانیه تحت نظر جامعه ملل تشکیل شود. کشمکش‌ها بالا می‌گیرد و بالاخره ارتش عراق مداخله کرده بر روی مردم سلیمانیه آتش می‌گشاید. بعد از این ماجراست که توفیق وهبی حاکم کردستان و دیگر سران کرد که شکایت‌نامه‌ها را امضاء کرده بودند دستگیر می‌شوند و ظاهراً غانله پایان می‌گیرد. م.

برابر مهاجمان ترك و روس قاضی فتاح (۱۹۱۶-۱۸۳۲؟)، عموی پدر قاضی محمد، نقش بزرگی ایفا کرد و سرانجام او و یکی از پسرانش به دست روس‌ها کشته شدند.

قاضی علی پدر قاضی محمد (وفات ۱۹۳۴) به دانشمندی مشهور بود و برادرش که سیف‌القضات (وفات ۱۹۴۴) نام داشت در سال ۱۹۲۰ سازمان ناسیونالیستی مخفی‌ئی را به نام «جنبش محمد» بنا نهاد. این سازمان با جنبش شیخ محمد خیابانی در آذربایجان ارتباط داشت. در همین دوره بود که سیف‌القضات شعری درباره «انقلاب تبریز» در روزنامه آذربایجان منتشر کرد. خانواده قاضی محمد که روشنفکر، مذهبی و ملی‌گرا بودند، دهاتی چند در منطقه بوکان در تملك خود داشتند و از خانواده‌های مالك ثروتمند به‌شمار می‌آمدند.

شجره‌نامه خانواده قاضی محمد



۳. اشغال ایران توسط روس‌ها و انگلیس‌ها.

اشغال ایران توسط نیروهای روس و انگلیس در سال ۱۹۴۱ «شانس» تاریخی مهاباد بود.

در این تاریخ، نیروهای روسی، پس از گذشتن از مرز، خوی و ماکورا اشغال کرده به سمت جنوب تا پانه و سنندج، که موقتاً به اشغال آنان در آمده بود، پیشروی کردند. سپس از راه اشنویه، میاندواب، واقع در چند کیلومتری

• رحیم قاضی اکنون (از بعد از انقلاب) در ایران به سر می‌برد. ک.ج

شمال مهاباد، عقب نشستند.

انگلیس‌ها ابتدا کماندوهای خود را در تأسیسات نفتی پیاده کردند و پس از بازگشت روس‌ها جنوب خوزستان تا کرمانشاه را در مسیر جاده بغداد - خانقین - تهران - سنندج، به اشغال خود در آوردند. نواحی بین دو حوزه اشغالی، یعنی مهاباد، سردشت، بانه، سقز، دیوان دره، مناطقی بود که هیچ قدرتی بر آنها حاکم نبود. این قسمت به نوبه خود به دو منطقه نفوذ تقسیم می‌شد: روس‌ها در شمال و در اطراف مهاباد، و انگلیس‌ها در جنوب^(۳۱).

۴. انگلیس‌ها، کردها... و روس‌ها

پس از گذشت ۲۵ سال از جنگ جهانی اول، برخی از افسران انگلیسی وسوسه می‌شوند که دسایس اسلاف خود را که در جنگ جهانی اول متداول بود، مجدداً به کار گیرند. ولی کمیته فرماندهان ستاد انگلیسی و قدرت‌های نظامی و غیرنظامی انگلیسی در ایران، طی دو یادداشت، این افسران را به رعایت نظم فراخواندند. مضمون این یادداشت‌ها چنین بود: هدف دولت بریتانیا «حمایت از دولت مرکزی ایران است» و به هیچ وجه نباید به نفع کردها مداخله کنیم. زیرا جنبش کردها «به خودی خود ارتجاعی بوده ما نمی‌توانیم آن را کنترل کنیم» هر مداخله‌ئی از جانب ما «جز این که [نیروهای انگلیسی] را در کشمکش‌های بی‌فرجام بین قبایل و اشخاص درگیر کند، نتیجه دیگری ندارد». همچنین در این یادداشت، کمیته فرماندهان ستاد، یادآور می‌شود که مداخله انگلیس‌ها به نفع کردها در ایران، ترکیه... فوراً موجب عکس‌العمل‌هایی از طرف نیروهای اشغالگر روسی می‌شود.^(۳۲)

برای انگلیس‌ها، اشغال ایران به دلایل استراتژیک صورت گرفت و قرار بود پس از اتمام جنگ به اشغال خود پایان دهند. از این رو، آنها می‌بایست بکوشند که حتی الامکان روابط خوبی با کردها برقرار کرده برای حفظ نظم از چیزی فروگذار نکنند، و نیز امکاناتی فراهم آورند تا وسایل و تجهیزات که به روسیه ارسال می‌شد، بتواند بلامانع در جاده استراتژیک بغداد - خانقین - کرمانشاه - همدان - تهران حرکت کند.

انگلیس‌ها به زودی دریافتند که رفتار دولت شوروی آن طور که انتظار می‌رفت نیست و واداشتن روس‌ها به تخلیه شمال ایران پس از جنگ کار

آسانی نیست و دیگر آن که آذربایجان «به‌خواست خود» مبدل به يك جمهوری تازه اتحاد شوروی خواهد شد.

علی‌رغم پیامدهای نامساعدی که تخلیه نکردن شمال ایران و مسأله آذربایجان در بر داشت دولت بریتانیا در اواخر سال ۱۹۴۱ و اوائل سال ۱۹۴۲ معتقد بود که پذیرفتن این شرایط بهتر است. زیرا برای آن دولت امکان نداشت که مانع شوروی در «به‌دست آوردن سرزمین‌های تازه‌ئی در شمال ایران، جهت حفظ مرزهای جنوبیش» بشود. دولت انگلیس همچنین متذکر می‌شد که «اگر ما جنگ را ببریم، روس‌ها دین بزرگی بر ما خواهند داشت و حال آن که هر حادثه‌ئی اتفاق بیفتد، ما چیزی را مدیون ایرانیان نیستیم» (۱۴).

نتیجه چنین رفتاری این بود که قاضی محمد، رئیس جمهور آینده جمهوری مهاباد، به‌طرف روس‌ها کشیده شود.

۵. قاضی محمد و روس‌ها

برای اولین بار در تاریخ، ۲۵ سپتامبر ۱۹۴۱، یعنی درست يك ماه پس از اشغال ایران توسط روس‌ها و انگلیس‌ها، دو افسر آمریکائی و انگلیسی، در مهاباد به‌دیدن قاضی محمد رفتند. قاضی محمد طرح «وحدت کردستان» را برای آن‌ها تشریح کرد و پرسید که «چگونه می‌تواند با سرفرماندهی انگلیس تماس بقرار کند؟».

افسر انگلیسی رفتار «خشکی» داشت و اصلاً قاضی محمد را به‌برقراری چنین ارتباطاتی تشویق نکرد. به‌دنبال این برخورد «ناخوشایند» بود که قاضی محمد مذاکرات سیاسی خود را با روس‌ها شروع کرد (۵). برای بار دوم، و این دفعه به‌طور قطعی، قاضی محمد و چند تن از افراد با نفوذ و معتبر کرد به‌باکو دعوت شدند.

۶. اولین سفر معتمدان کرد به‌باکو (نوامبر ۱۹۴۱)

برحسب برخی روایات، پس از آن که روس‌ها دریافتند که انگلیس‌ها جلسه‌ئی با معتمدان کرد در بوکان تشکیل داده‌اند، حدود سی تن از معتمدان

کرد را توسط دو افسر مسلمان روس، اهل آذربایجان شوروی به نام‌های میراسلان‌اف و علی‌اف، ربودند و سوار اتومبیلی کردند که به تبریز و... ماکو می‌رفت (۶).

مطابق روایات دیگر، در مهاباد حدود سی تن از معتمدان کرد گردهم آمدند، ولی اجلاس با انگلیس‌ها پیش‌بینی نشده بود. هدف از این گردهم‌آیی کردها، تصمیم‌گیری دربارهٔ معارضه‌نی بود که حَمَه رشید و ایرانی‌ها را در مقابل هم قرار می‌داد.

جریان به‌ترتیب که بود، روس‌ها از مهمانان مختلفی دعوت کرده بودند. می‌گویند که در بین مدعوین، همهٔ معتمدان مهم کردستان سنتی مذهب ایران حضور داشته‌اند: قاضی محمد از مهاباد، امیراسعد و حاج باباشیخ از بوکان، رشیدبگ و زرو (Zero) بگ از طرف کردهای هَرکی، محمد قاسملو (پدر دبیرکل کنونی حزب دموکرات کردستان ایران) از اطراف رضائیه و محمد صدیق پسر طه از شم‌دینان.

معتمدان کرد از تاریخ ۲۵ نوامبر ۱۹۴۱ تا ۵ دسامبر همان سال یعنی حدود ۱۰ روز در باکو به‌سر بردند و در این مدت هم فعالیت‌های فرهنگی و هم بازنده‌های تبلیغاتی داشتند (دیدن کارخانه‌ها، مزارع نمونه، تأسیسات نفتی، سربازخانه‌ها و غیره).

يك سياستمدار انگلیسی با استهزاء می‌نویسد، روس‌ها می‌بایست «در باکو از چیزی به‌خود بی‌بالند» زیرا دو هفته قبل از سفر معتمدان کرد به باکو، آنان هشت تن از بورژواهای تبریز را برای انجام سفری مشابه دعوت کرده بودند (۷).

روایات بسیاری دربارهٔ ملاقات‌های سیاسی معتمدان کرد با روس‌ها وجود دارد. اما همهٔ آن‌ها دربارهٔ يك مسأله متفق‌القولند: روس‌ها، مثلاً باقراف صدر شورای جمهوری سوسیالیستی آذربایجان، مسئله کردها را به‌صورتی بسیار کلی و محتاطانه مطرح کردند.

برطبق اظهارنظر امیراسعد (یکی از مدعوین اصلی روس‌ها) باقراف به‌کردها گفته است که اتحاد جماهیر شوروی «در مورد استقلال ملت‌های کوچک نظر مساعد دارد» اما «موقع برای استقلال کردستان هنوز مساعد نیست و... کردها باید منتظر بمانند».

عدهٔ زیادی از سران کرد اظهار کرده‌اند که کردها استقلال را «هم‌اکنون» می‌خواهند و باقراف در جواب خندیده است (۸).

برحسب روایات دیگری، باقراف به معتمدان کرد نصیحت کرد که نظم و آرامش را حفظ کنند و به آن‌ها اطمینان داد که روزی «به‌خواست خود جامه عمل خواهند پوشاند»^{۱۱۱}. و حال آن که در سفر هیأت اعزامی آذربایجان به باکو، روس‌ها پس از آن که «مرز»^{۱۱۲} که «پیوندهای خونی و نژادی» آذربایجانی‌های ایران و شوروی را به هم نزدیک می‌کند، و روس‌ها «درد و محنت آذربایجانی‌های ایران» را درک می‌کنند، باقراف گفته بود که «مرز میان دو آذربایجان دیگر از نظر فرهنگی و رسمی وجود ندارد و روزی خواهد آمد که تنها یک آذربایجان وجود خواهد داشت»^{۱۱۳} اختلاف میان برخورد روس‌ها با هیأت اعزامی آذربایجان و با کردها روشن‌تر از این نمی‌توانست باشد.

۷. انعکاس جهانی سفر باکو

انعکاس سفر معتمدان کرد به باکو از مزرهای کردستان فراتر رفت، با آن که سفیر شوروی در تهران این سفر را کاملاً «فرهنگی» توصیف می‌کرد، اما در گرماگرم جنگ جهانی دوم، و در مواقعی که برای متفقین بسیار حساس بود، سفیر بریتانیا در مسکو به نام گریپس (Gripps)، از مولوتف می‌خواهد که درباره این سفر توضیحاتی بدهد (۲۰ دسامبر ۱۹۴۱).^۱ سه روز بعد، سیرریدر بولارد (Reader Bullard)، سفیر بریتانیا در تهران، که برای سفری به مسکو رفته بود مجدداً از مولوتف توضیحاتی می‌خواهد. مولوتف در تاریخ ۲۹ دسامبر ۱۹۴۱ یادداشتی درباره این سفر به سفارت بریتانیا می‌دهد. مضمون آن یادداشت مختصر چنین بود: کردها به میل خودشان به باکو رفتند و مسافرت‌شان منجر به مذاکرات سیاسی نشد. کم‌مانده بود که این حادثه به یک طوفان سیاسی مبدل شود: سیرانتونی ایدن (Anthony Eden)، یادداشتی را که سرویس‌های او برای بریتانیا تهیه کرده بود برای مولوتف فرستاد. در این یادداشت به این نکته اشاره شده بود که مسأله اصلی این است که سیاست روس‌ها در منطقه اشغالی توسط سازمانی تهیه می‌شود که سفیر شوروی در تهران نفوذ کمی در آن دارد»^{۱۱۴}!

۸. واهمه ترك‌ها

در واقع ترك‌ها بودند که باعث اعزام هیأت معتمدان کرد به باکو و

مداخله سیاسی شوروی شدند. از دؤم دسامبر ۱۹۴۱، ترك‌ها علیه رفتار نیروهای اشغالی در ایران (بدون آن که مشخص کنند منظورشان نیروهای روسی است یا انگلیسی) به انگلیس‌ها شکایت کردند. این اعتراض از آن جهت صورت گرفته بود که ترك‌ها معتقد بودند که رفتار نیروهای اشغالی در ایران، «کردها را به استقرار دولتی مستقل تشویق می‌کند» و هم از این روست که ارتباط بین ترکیه و ایران «عملاً قطع شده» و کردها در داخل خاک ترکیه دست به حمله زده‌اند.

اما همان طور که يك سياستمدار انگلیسی می‌گوید، در واقع این عملیات کردها نبود که ترك‌ها را نگران می‌کرد، بلکه عملیات روس‌ها در کردستان موجب نگرانی می‌شد. اما ترك‌ها هم مانند ایرانی‌ها می‌ترسیدند که نگرانی خود را مستقیماً به روس‌ها بگویند!

۹. انعکاس سفر باکو در مهاباد

از آنجا که انگلیس‌ها عقیده داشتند که روس‌ها از نظر تبلیغاتی پیروزی قطعی به دست آورده‌اند، از فرستادن مأمور سیاسی به مهاباد چشم‌پوشی کرده این شهر را بعد از این جزو منطقه نفوذ روس‌ها به حساب آوردند؛ مهاباد (شهری که روس‌ها و انگلیس‌ها آن را اشغال نکرده بودند، و از طرفی هم دولت مرکزی ایران هم عملاً قدرتی در آن نداشت) ناگهان در شرایطی استثنائی و مساعد برای به وجود آمدن جنبشی منحصر به فرد در تاریخ جنبش‌های کرد، قرار گرفت.

۱۰. رقابت‌های محلی

در اواخر سال‌های ۱۹۴۱ و اوائل ۱۹۴۲، مهاباد هنوز با آن لحظاتی که دلیرانه زیست، فاصله داشت. ساکنانش سرگرم رقابت‌هایی بودند که میان قاضی محمد و امیراسعد دِبوکری (Debokri) پا می‌گرفت. چند هفته‌ئی از اشغال ایران توسط روس‌ها و انگلیس‌ها و تلاش دولت مرکزی ایران می‌گذشت که قاضی محمد که قدرت و شخصیت او نزد اهالی مهاباد شناخته شده بود با موافقت ضمنی دولت مرکزی، حفظ نظم را در مهاباد به عهده گرفت.

اما امیراسعد و تنی چند از سران کرد می‌ترسیدند که در جریان برخورد نیروهای ایرانی با حَمَه رشید و نیروهای روسی، مورد حمله قرار گیرند و نیز احتمال می‌رفت که در صورت وخیم شدن اوضاع، نیروهای روسی که در نزدیکی مهاباد بودند، مداخله کنند. از این رو امیراسعد، در فوریه ۱۹۴۲ با تیمسار شاه‌بختی در سقز تماس گرفت و اعلام کرد که آماده است تا نظم را در مهاباد به نام دولت مرکزی ایران برقرار کند.

امیراسعد که به تهران دعوت شده بود، در این سفر چیزی را که می‌خواست به دست آورد: یعنی به فرمانداری مهاباد منصوب شد و همراه با اتومبیلی که در آن وقت داشتش شخصیت بسیار به او می‌بخشید، و با مبلغ پول قابل توجهی که به او قدرت واقعی می‌داد، در اواخر فوریه ۱۹۴۲ به مهاباد بازگشت.

برای اعتراض به انتصاب امیراسعد، قاضی محمد فوراً به تهران رفت... امیراسعد هم که نمی‌توانست قدرت خود را در مهاباد تثبیت کند، در اوت ۱۹۴۲ مجبور به استعفا شد! هرج و مرج عملاً تمام منطقه کردستان ایران را فرا گرفت و تا غرب دریاچه ارومیه (رضائیه) گسترش یافت.

نقش «میانجی گرانه» روس‌ها در کردستان

در برابر هیجانی که در سال ۱۹۴۲ تمام کردستان ایران را فرا گرفته بود، متهم کردن روس‌ها به این که عامل همهٔ دسایس و ناآرامی‌های کردستان هستند، بسیار فریبنده بود و برخی از سیاستمداران غربی از روا داشتن چنین اتهامی روگردان نبودند.

از آنجا که نتوانستیم بایگانی‌های شوروی را بگردیم، نمی‌توانیم تاریخ کامل این دوره را بنویسیم. اما به نظر می‌رسد که در زمانی که روس‌ها هنوز در جبههٔ قفقاز تهدید می‌شدند، نمی‌توانستند سیاست مشخصی دربارهٔ کردستان ایران داشته باشند؛ در واقع غرض از عَلم کردن روس‌ها این است که جریان اوت ۱۹۴۲ فراموش شود یعنی زمانی که هیتلر روی يك نیمکت چوبی در یکی از بیشه‌های اوکراین واقع در ۱۵۰۰ کیلومتری آلمان نشسته بود و می‌توانست به این بیاندیشد «که به زودی علیه انگلیس‌ها، به کمک یاغی‌های ایران و عراق می‌رود» و در این اندیشه باشد «که در اواخر ۱۹۴۳ چادرهای آلمان‌ها را در تهران، بغداد و خلیج فارس برپا خواهد کرد...»

این چنین «خیالبافی‌هائی» به‌خاطر حضور زره‌پوش‌های آلمانی که در ۱۲۰۰ کیلومتری شرق آلمان مستقر بوده آماده حمله به‌قسمت آسیائی شوروی می‌شدند، تقویت می‌شد (۱۲).

در چنین شرایطی که «آشفتنگی و نگرانی» مقامات شوروی در ایران مشهود بود به‌سختی می‌توان تصور کرد که آنان می‌توانستند در اندیشهٔ به‌راه انداختن ناآرامی‌هائی در جناح جنوبی خود شوند....

دو واقعه، رفتار محتاطانهٔ روس‌ها را در مقابل فعالیت‌های ناسیونالیستی کردها، تشریح می‌کند: در ژانویه ۱۹۴۲، مقامات شوروی کمیتهٔ يك حزب «آزادی‌بخش» را که کردها، آشوری‌ها و ارمنی‌ها را در برمی‌گرفت، منحل کرده، بعد از برخورد هائی که با ژاندارم‌های ایرانی پیش می‌آید، گردان‌هائی از ارتش سرخ را برای گشت به‌داخل شهر می‌فرستند (۱۳).

۱۱. اغتشاشات در رضائیه (آوریل - مه ۱۹۴۲)

به‌دنبال تصمیم دولت مبنی بر خلع سلاح کردها و به‌خدمت گرفتن ژاندارم‌های شیعی مذهب محلی (آذری‌هائی که ترکی صحبت می‌کنند)، در آوریل ۱۹۴۲ اغتشاشاتی وخیم‌تر از گذشته در رضائیه به‌پا می‌شود. برخوردها افزایش می‌یابد و در تاریخ ۲۸ آوریل ۱۹۴۲، عشایر کرد اطراف رضائیه در شهر راهپیمائی کرده، خطوط تلفن را قطع می‌کنند و شهر را در محاصره می‌گیرند. حاکم ایرانی شهر رضائیه در این هنگام به‌تبریز فرار کرده بود.

در تاریخ ۳۰ آوریل همین سال، کنسول شوروی در تبریز و فرمانده ستاد نیروهای روسی در منطقه با هواپیما وارد رضائیه می‌شوند و با سران اصلی کرد تماس می‌گیرند. در این تماس سران کرد شکایتی تسلیم می‌کنند که در آن بخصوص مسائل زیر درخواست شده بود: اجازهٔ حمل آزادانه اسلحه توسط کردها و بیرون رفتن همهٔ ژاندارم‌های ایرانی که بین خوی و مهاباد مستقر بودند. از نظر سیاسی کردها خواهان «آزادی در امور ملی خود»، حضور نمایندگان‌شان در همهٔ ادارات دولتی رضائیه و مدارس دولتی که در آن‌ها آموزش به‌زبان کردی داده خواهد شد، و نیز خواهان آزادی بیست زندانی کرد هستند.

روس‌ها که متوجه می‌شوند تعداد کردهای مسلح به ۱۰/۰۰۰ جنگجو

می‌رسد، از فکر اعزام نیرو علیه این نیروی مهم کردها، آشکارا نگران می‌شوند و از این رو صبر می‌کنند.

در هفتم ماه مه ۱۹۴۲، فرمانده ستاد شوروی همراه وزیر دفاع ایران و فهیمی حاکم جدید آذربایجان غربی به رضائیه می‌آید. کردها هنوز در حوالی شهر مستقرند ولی در جریان مذاکرات - درباره این مذاکرات چیزی فاش نمی‌شود - با بازگشت نیروهای ایرانی به رضائیه موافقت می‌کنند و در تاریخ ۷ ژوئن ۱۹۴۲، ارتش به آرامی وارد رضائیه می‌شود.

۱۲. کنفرانس اشنویه (سپتامبر ۱۹۴۲)

در تاریخ ۴ سپتامبر ۱۹۴۲ همه رؤسای کرد جنوب غربی آذربایجان و شمال کردستان ایران به مدت چند روز در اشنویه گرد می‌آیند. مطابق اطلاعات رسیده به سیاستمداران انگلیسی در تبریز، این گردهمایی توسط روس‌ها سازمان داده شده بود و روس‌ها از کردها خواستند که «دوستان وفادار شوروی باقی بمانند» و «جبهه متحد کرد» را تشکیل دهند.

در واقع، علت این گردهمایی، ازدواج پسر قرنی، یکی از برجسته‌ترین سران کرد منطقه بود و روس‌ها عامل آن نبودند؛ این که روس‌ها چه نقشی در این گردهمایی داشتند، دانستنش ممکن نیست، اما به نظر می‌رسد که کردها به قدر کافی روس‌ها را به بازی گرفته باشند.

دو مسأله اساسی توجه سران کرد را به خود جلب می‌کرد: از یک طرف ناهماهنگی میان کردها و از طرف دیگر ضرورت پشتیبانی یکی از ابرقدرت‌ها از آنان.

رقابت‌ها و تشنت میان سران کرد هرگز تا این حد شدید نبود. در میان عشایر کرد سه تن از سران آنها در حال ستیز بودند؛ امیراسعد از دیوکری، عبدالله بایزیدی از منگورها و قرنی از مامش‌ها.

رهبران سیاسی تر کردستان نظیر قاضی محمد و حمه رشید، ضرورت ایجاد وحدت در جنبش کردستان را تحقق می‌بخشیدند. خصوصاً قاضی محمد که می‌ترسید مبادا کردها به سرعت به وحدت نرسند، و در پایان جنگ که ابرقدرت‌ها سخت خسته و مشغولند، نتوانند به سرنوشت کردها پرداخته آسان طعمه دولت ایران شوند.

۱۳. مانورهای قاضی محمد

رفتار قاضی محمد در مقابل دو ابرقدرت، - انگلیس و شوروی (۱۱۵) - که در کردستان حضور داشتند، بسیار مبهم است: در واقع قاضی محمد درصدد این بود که با انگلیس‌ها تماس برقرار کند خصوصاً در اواسط اکتبر که او میزبان گرسپینی (Grespigny) معاون مارشال هوایی انگلیسی در عراق است که همراه یورکوارت (Urquhart) کنسول انگلیس در تبریز بود.

انگلیس‌ها سخت به کردها ظنین‌اند خصوصاً که فکر می‌کنند قاضی محمد با روس تماس دارد! آن‌ها حتی با ستودن دفاع روس‌ها از استالین‌گراد می‌کوشند برای دقیق فهمیدن مواضع قاضی محمد «دام» پهن کنند. اما قاضی محمد در جواب، انگلیس‌ها و طریقی را که آنان با کردهای عراق رفتار می‌کنند می‌ستایند و می‌افزاید که «فقط با کمک بریتانیا است که کردها می‌توانند به‌بتر شدن وضع خود و برخورداری از آزادی امیدوار باشند». یورکوارت با تعریف جریان کوه‌نشین‌های اسکاتلند که به کمک فرانسه علیه پادشاه انگلیس، مبارزه می‌کردند و بالاخره هم شکست می‌خورند، می‌خواهد مهارت خود را نشان دهد (۱۱۶).

انگلیس‌ها متقاعد شده بودند که قاضی محمد برای نگران کردن روس‌ها و وادار کردن آنان به حمایت از طرح‌هایش... تماس‌های خود را با انگلیس‌ها افزایش می‌دهد. قاضی محمد که از اقامت در باکو «خشنود» بازگشته بود، به‌زودی، نارضائی خود را از رفتار بعدی روس‌ها نشان می‌دهد و می‌کوشد منافع روس‌ها را در مورد کردها مجدداً به‌جریان بیندازد. هم‌چنین انگلیس‌ها گمان می‌کردند که کردها در جریان کنفرانس اشنویه حیل‌هایی به‌کار برده بودند تا انگلیس‌ها را وادارند که علی‌رغم میل خودشان از جنبش به‌نفع وحدت و خودمختاری کردستان حمایت کند. خلاصه آن که از هر طرف ابهاماتی وجود دارد.

در حالی که شایعاتی درباره وجود يك جنبش انقلابی کُرد به‌نفع کردستان خودمختار بالا می‌گیرد، روس‌ها در مورد ایرانیان بدگمانند و نمی‌خواهند که آن‌ها نیروی مهمی به کردستان که موقعیت بسیار حساسی داشت بفرستند.... از طرفی روس‌ها نمی‌خواهند مستقیماً خودشان نظم را برقرار کنند و این را باید از سران کُرد بخواهند.

خلاصه آن که، به‌نظر نمی‌رسد که روس‌ها برای استقلال کردستان

توطئه چیده باشند، بلکه آنها از این می‌ترسند که انگلیس‌ها چنین کنند - و به عکس انگلیس‌ها هم در مورد روس‌ها همین واژه را دارند.

در این زمان، موقعیت در کردستان تقریباً بی‌نظیر است: معاون کنسول شوروی، بعد از سفری در منطقهٔ مریوان، سقز، در برابر یکی از همکاران خود می‌گوید که «عملاً تعدادی جمهوری‌های کوچک کرد در این منطقه وجود دارد» و گاهی ایرانی‌ها می‌بایست «۴۰ تا ۵۰ کیلومتر دور بزنند تا از محلی به محل دیگر در سرزمین خودشان بروند»!

از نظر مادی اوضاع کردستان بسیار اسفبار بود: قحطی در کرمانشاه بیداد می‌کرد و کنسولگری انگلیس هر روزه ۲۰۰ نفر را اطعام می‌کرد. در اوائل ۱۹۴۳، خیابان‌های کرمانشاه مملو بود از «زنان و مردان گدا که نیمه لخت و گرسنه بودند» و هر روزه ۱۵ نفر از گرسنگی و فقر می‌مردند^(۱۷)! در ۲۷ فوریه ۱۹۴۳، هزار مورد تیفوس در شهر وجود داشت و بیمارستان شهر به علت مبتلا شدن همهٔ اطبا و پرستاران آن به تیفوس بسته شده بود.

۱۴. تأسیس «کومله»

در چنین شرایطی است که ۱۵ تن از اهالی مهاباد «کومله‌ی ژیان‌وه‌ی کورد» (سازمان تجدید حیات کرد) را تشکیل می‌دهند، این اشخاص عبارتند از: رحمان ذبیحی، که بعداً دبیرکل کمیتهٔ مرکزی کومله می‌شود؛ محمد شرفی و محمد یاهو، کاسب؛ قاسم قادری، معلم؛ احمد علمی، کارمند؛ قادر مدرسی «نیمچه ملا»؛ حسین فروهر، رئیس پلیس و عزیز زندگی شخصیت باذکاوته که گمان می‌کرد باید رهبر جنبش باشد، و از این رو همواره به قاضی محمد دشمنی می‌ورزید.

اینان ملی‌گرایانی هستند که از اقشار گوناگون خرده بورژوازی مهاباد و حتی از اقشار پائین‌تر برخاسته‌اند. مثلاً رحمان ذبیحی، پسر کاسب خرده‌پای فقیری است که با تمام افراد خانواده‌اش فقط در يك اطاق زندگی می‌کند. رحمان ذبیحی به اجبار تحصیلات متوسطه خود را در کلاس نهم رها کرد ولی به خاطر هوش و استعدادی که داشت خیلی زود سرپرست فرزندان مالکان ثروتمند منطقه شد... او بود که به هزار خواندن به زبان کردی را آموخت و بعدها هزار، مانند همین یکی از بزرگ‌ترین شعرای معاصر کرد شد.

همچنین رحمان ذبیحی یکی از اولین ملی‌گرایان کرد مهاباد بود که در صدد ایجاد ارتباط با جنبش سلیمانیه برآمد.

نقش ملی‌گرایان کرد عراقی در تأسیس کومه یکی از رازهای تاریخ جنبش ملی کرد است. کردهای ایرانی برای تهییج ناسیونالیسم تا آنجا پیش می‌روند که به‌خلاف حقایق تاریخی مدعی‌اند که چیزی را مدیون کردهای عراق نیستند!

در واقع همه چیز حاکی از آن است که حرکت اولیه از سلیمانیه شروع شده است یعنی از آن زمانی که محمود جودت (که بعداً گروهی از افسران ناسیونالیست هیوا Hiwa از جمله سروان میرحاج جای او را گرفتند) «کومه ژبانه و هکرد» (سازمان تجدید حیات کرد) را تأسیس کرد.

آیا در اولین جلسه کومه که در تاریخ ۱۶ سپتامبر ۱۹۴۲ در یکی از باغ‌های اطراف مهاباد تشکیل شد، میرحاج شرکت کرد؟ آیا او بود که پیشنهاد داد تا کومه را براساس تشکیلات مخفی با بخش‌های مخفی مستقل از یکدیگر سازمان دهند؟ اعضای جدید کومه قبل از پیوستن به جنبش می‌بایست به قرآن قسم یاد کنند، آیا این سنت را سران کومه همراه با میرحاج تنظیم کردند؟ (۱۸۱).

آیا کومه یکی از شاخه‌های «هیوا» بود؟

این‌ها مسائلی است که امروزه کردهای عراق از آن حمایت می‌کنند. در هر حال میان کومه و هیوا غالباً ارتباطی وجود داشت؛ در مارس ۱۹۴۴ محمد شرفی برای دیدن افسران ملی‌گرای هیوا (امین روان دوزی، عبدالعزیز گیلانی (شمزینی)، عزت عزیز و مصطفی خوشناو) به کرکوک می‌رود. در طول ماه‌های بعد از مارس، حمزه عبدالله، یکی از رهبران جناح «چپ» هیوا، مسافرت‌های متعددی به مهاباد می‌کند. قحدری بگ پسر کوچک جمیل پاشا از اهالی دیار بکر که در آن زمان در سوریه می‌زیست و نیز قاضی ملا وهاب از ترکیه، چون حمزه عبدالله سفرهای متعددی به کردستان ایران می‌کنند.

کومه خیلی زود پایه‌های جغرافیایی و اجتماعی خود را گسترش می‌دهد: سازمانی که در اصل شهری و محدود به مهاباد بود، سران عشایر را از خوی در شمال گرفته تا بوکان و سقز در جنوب، به‌خود جلب می‌کند. حدّ

جنوبی نفوذ کومله، مرزی نادیدنی است که کردستان سنی مذهب ایران را از کردستان شیعی مذهب ایران جدا می‌کند.

سازمان‌های کمی پیدا می‌شوند که به اندازه هیوا، حزب کرد عراق، و کومله از یکدیگر متفاوت باشند. هیوا خصوصاً متشکل بود از روشنفکران شهری مارکسیست، در حالی که کومله ایران، عمدتاً، متشکل از معتمدان بود و تا حدی هم از عناصر عشیره‌ئی که سخت محافظه‌کار و بدون ایدئولوژی سیاسی مشخصی بودند.

خواه هیوا و کومله در اصل یک سازمان، باشند یا نه، طبیعی است که این دوشاخه جنبش ملی کرد، به طرق متفاوت تکامل بیابند.

در اواخر سال ۱۹۴۴، در کردستان عراق و کردستان ایران تقریباً اوضاع استثنائی حکمفرما بود: در مهاباد، سکنه شهر در ماه مه ۱۹۴۳ به یک پاسگاه پلیس حمله کرده هفت پلیس آذری را کشته بقیه را بیرون رانده بودند و به این ترتیب آخرین جای پای قدرت مرکزی را از بین بردند. در منطقه بارزان، ملامصطفی بارزانی، مراقب پیشداران ارتش عراق بود که آزمایشگاه‌های کوچک حقیقی بودند برای ملی‌گرایان کرد تا در کمال آزادی اشکال مختلف خودمختاری یا استقلال را تجربه کنند.

هیچ کس خواهان برتری از دیگران نبود، و نمایندگانی که متعلق به مناطق مختلف جغرافیائی و جریانات سیاسی گوناگون بودند می‌آمدند تا تجربه‌ئی را که در حال انجام گرفتن بود تماشا کنند و پیشنهادهای خود را عرضه دارند!

در این دوره و در ماه اکتبر ۱۹۴۴^(۱۱)، قاضی محمد به عضویت کومله در آمد. در این موقع دو سال از تأسیس کومله می‌گذشت ولی تا آن زمان رهبران آن و خصوصاً اعضای کمیته مرکزی کومله که از «اقتدار» قاضی محمد می‌ترسیدند نتوانسته بودند به خود بقبولانند که این مهم‌ترین شخصیت مهاباد را به کومله دعوت کنند^(۱۰). قاضی محمد هرگز به عضویت کمیته مرکزی کومله انتخاب نشد ولی همان طور که مؤسسان کومله واهمه داشتند، او خیلی زود بر کومله مسلط شد و آن را طوری هدایت می‌کرد که گوئی دبیر آن است.

در اوائل اکتبر ۱۹۴۴، قاضی محمد همراه با دیگر سران کرد به دعوت نخست‌وزیر وقت به تهران رفت^(۱۱).

قاضی محمد در طول اقامتش در تهران، با سرلشکر حسن ارفع، فرمانده ارتش ایران مذاکره کرد.

آن طور که سرلشکر ارفع گفته است، در این دیدار صدر قاضی، برادر قاضی محمد که عضو مجلس بود، و سیف قاضی پسر عمویش، خود را «میانه‌رو و خواهان دوستی» معرفی کرده اظهار امیدواری کردند که دولت ایران «موضع‌گیری‌های خاص» آنان را در مدّ نظر داشته باشد و افزودند که حاضرند «با دولت ایران برای بهبود وضع ملت ایران» همکاری کنند.

قاضی محمد در این جلسه «صدیق» تر بود و انتقادهای قدیمی کردها را در مورد دولت مرکزی خاطر نشان کرد و نیز مدیریت و اداره مناطق کرد را توسط کارمندان نالایق یادآوری کرد، و از دولت ایران خواست که در مناطق کرد کارمندان کرد را انتخاب کند.^(۱۲۱) به نظر سرلشکر ارفع، قاضی محمد «لجوج» آمد، - در عین حال درخواست‌های قاضی محمد هنوز خیلی ملایم بود و صحبتی از خودمختاری و تجزیه در میان نبود.

۱۵. تأسیس حزب دموکرات کردستان

اما وقایع سریع‌تر اتفاق می‌افتد.

در ۱۶ اوت ۱۹۴۵، در جریان یکی از گردهمایی‌های کومله، قاضی محمد پیشنهاد کرد که این جنبش زیرزمینی را تبدیل به حزبی علنی به نام «حزب دموکرات کردستان» بکنند.^(۱۲۲)

روس‌ها در به وجود آمدن حزب جدید که متأثر از سازماندهی «دموکراتیک» آنان بود، دقیقاً چه نقشی داشتند؟ در این مورد چیزی نمی‌دانیم، و نیز اوضاعی را که منجر به ایجاد حزب دموکرات کردستان شد، نمی‌شناسیم. حتی، به نظر مورخان غربی نظیر ایگلتون (William Eagleton) و آرچی بالدروزولت (پسر) (Archibald Roosevelt Jr.)، که درباره جمهوری مهاباد نوشته‌اند، حزب دموکرات کردستان، چند هفته بعد از دومین سفر معتمدان کرد به باکو، در نوامبر ۱۹۴۵، ایجاد شد.

شاهدان این دوره، درباره آخرین لحظات کومله خیلی تودار هستند. با بودن يك «جناح طرفدار انگلیس» که کردهای اصلاً عراقی مانند شیخ عبدالله گیلانی، عبدالعزیز شمزینی، محمد صادق (معروف به پشو)، و یکی از پسران طه معرف آن بودند، به نظر می‌آید که لحظات آخر کومله بدون وجود اختلافاتی نگذشته است.^(۱۲۳)

وقایع به هر ترتیب که رخ داده باشد، چیزی نگذشت که حزب دموکرات

کردستان برنامه‌نی را که گروهی از شخصیت‌های کرد امضاء کرده بودند در يك «بیانیه» منتشر کرد. این برنامه درخواست‌های زیر را مطرح می‌کرد:

- خودمختاری برای کردستان در چارچوب دولت ایران؛
 - زبان کردی به‌عنوان زبان رسمی؛
 - انتخاب فوری يك شورای محلی؛
 - استخدام کارمندان محلی؛
 - تصویب قانونی واحد برای اشخاص ذینفوذ و دهقانان (۲۵)؛
 - همکاری با جنبش آذربایجان؛
 - بهبود بخشیدن به‌وضع اقتصادی و اجتماعی کردستان، خصوصاً از طریق استخراج منابع طبیعی، بهبود کشاورزی، توسعه بهداشت و تعلیم و تربیت.
- این برنامه که اساساً ملی‌گراست، نشانی از انقلابی بودن ندارد و ترکیب اجتماعی حزب جدید را منعکس می‌کند.

۱۶. سفر دوم به‌باکو (سپتامبر ۱۹۴۵)

دومین سفر قاضی محمد به‌باکو در طول ماه سپتامبر ۱۹۴۵ انجام می‌گیرد. این سفر بعد از رفتن او به‌تبریز، برای شرکت در مراسم تأسیس «حزب دموکرات آذربایجان» که از درون حزب توده بیرون آمده بود، صورت می‌گرفت. همراهان قاضی محمد در دومین مسافرتش به‌باکو عده‌نی از شخصیت‌های کرد از جمله پسرعمویش سیف قاضی و مناف کریمی بودند. زمینه دومین سفر قاضی محمد به‌باکو با سفر اول تفاوت دارد: در سپتامبر ۱۹۴۵، جنگ جهانی دوم تازه به‌پایان رسیده بود و میان شوروی و «متفقین» قدیمیش شکرآب شده بود.

در ایران، به‌خصوص روشن بود که شوروی نمی‌خواهد مطابق قرارداد سب‌جانیه ۱۹۴۲ که تخلیه ایران را حداکثر تا ۶ ماه پس از پایان جنگ پیش‌بینی می‌کرد، رفتار کند و نیروهای خود را از خاک ایران بیرون ببرد. همزمان، بادومین سفر قاضی محمد به‌باکو، ابهامات برطرف می‌شود: این دفعه، دیگر منظور يك «سفر فرهنگی نیست بلکه يك مسافرت سیاسی است؛ نمایندگان کرد حتی یادداشتی آماده می‌کنند که حاوی انتظارات آنها از شوروی است: کردها برای ایجاد يك دولت کرد مجزا از شوروی خواهان

حمایت مادی و تحویل اسلحه‌اند.

بنابر سخن ویلیام ایگلتون نویسنده «جمهوری کردستان ۱۹۴۶» درابتدا، باقراف اعلام کرده بود که کردها هیچ دلیلی ندارند که در تشکیل یک دولت مجزا «شرکت کنند».

مطابق نظر باقراف، آزادی کردستان می‌بایست بر «پیروزی نیروهای مردمی» نه تنها در ایران، بلکه در عراق و در ترکیه، استوار شود؛ و کردهای ایرانی تا زمانی که نیروهای «ملت» کرد به وحدت نرسیده‌اند، باید از این که قسمتی از آذربایجان خودمختار^(۲۶) را تشکیل می‌دهند راضی باشند. در واقع این مسأله با سیاستی که باقراف بعداً در پیش می‌گیرد کاملاً انطباق دارد. اما قاضی محمد و دیگر نمایندگان کرد، نمی‌توانستند بپذیرند که کردستان به آذربایجان واگذار شود و به آنچه باقراف گفته بود اعتراض کردند. این اعتراض ظاهراً موفقیت‌آمیز بود، زیرا باقراف «در حالی که مشت‌هایش را روی میز می‌کوبید» اعلام کرد که «تا زمانی که شوروی وجود دارد، کردها استقلال خود را خواهند داشت»^(۲۷)!

بعد از آن که وضع به این صورت در می‌آید، باقراف به نمایندگان کرد قول تهیه اسلحه، خودرو، توپ و مسلسل می‌دهد و همچنین قول می‌دهد که تعدادی از دانشجویان کرد به مدارس نظامی باکو پذیرفته شوند.

باقراف همچنین امکان تهیه مقداری کمک‌های مالی را متذکر می‌شود و قول می‌دهد که ابزارهای چاپ برای نشر روزنامه‌ها و کتاب‌های کردی در اختیار آنان بگذارد و این کار را می‌کند.

قرار بود که سفر معتمدان کرد به شوروی طولانی‌تر باشد و حتی سفر به تفلیس هم پیش‌بینی شده بود. اما مسافرت‌شان با حادثه نامنتظری کوتاه شد: بارزانی که باقراف او را «جاسوس انگلیس» می‌دانست، آماده می‌شود که از مرز گذشته به ایران بیاید از این رو باقراف به نمایندگان کرد نصیحت کرد که به شهر خود بازگردند و «اقدامات لازم» را انجام دهند^(۲۸).

۱۷. اعلام جمهوری (۲۲ ژانویه ۱۹۴۶)

در آذربایجان وقایع سریع‌تر روی می‌دهد: در بیستم نوامبر ۱۹۴۵، جعفر پیشه‌وری خودمختاری آذربایجان را اعلام می‌کند. در ۱۵ دسامبر همان سال، او به‌عنوان رئیس «دولت خودمختار» آذربایجان، مجلس محلی را افتتاح

می‌کند. به تقاضای او قاضی محمد پنج نماینده از طرف حزب دموکرات کردستان به این مجلس اعزام می‌کند.

چند روز بعد، یعنی در ۱۷ دسامبر ۱۹۴۵، بعد از راهپیمایی جمعیت انبوهی به سوی دادگستری، که آخرین نشانه قدرت دولت مرکزی در مهاباد بود - پرچم کرد به رنگ‌های سفید و سبز و سرخ، با خورشیدی میان دو شمشیر، در بالای ساختمان‌های دولتی مهاباد، اشنویه و نقده برافراشته می‌شود. در واقع ارتباط کردها با تهران قطع نشده بود و قاضی محمد با مصاحبه‌نی به تقاضای روزنامه شهباز (تهران) موافقت می‌کند. در این مصاحبه، قاضی محمد ابتدا برنامه حزب دموکرات کردستان را متذکر می‌شود، سپس اعلام می‌کند که این حزب، مرام کمونیستی ندارد، اما به نظر او در رژیم مردم شوروی «آن دموکراسی حقیقی و سازماندهی که این حزب می‌خواهد برقرار کند»، وجود دارد. همچنین قاضی محمد، داشتن ارتباط با کردهای خارج از ایران را نفی کرده قانون اساسی ایران را به رسمیت می‌شناسد و می‌گوید «شورای عالی»، که منطقه مهاباد را اداره می‌کند، با دولت مرکزی در ارتباط است. در پایان می‌گوید که «خیانتکاران برای پنهان داشتن مقاصد سیاه خود و نیز برای آن که ما را با زور نابود کنند می‌گویند که کردستان استقلال می‌خواهد. دولت مرکزی آنقدر آذربایجان و کردستان را متهم به تجزیه طلبی می‌کند که بالاخره...» (۲۱).

در اواخر دسامبر ۱۹۴۵، قاضی محمد، توسط عبدالرحمان ذبیحی با کنسول بریتانیا در تبریز تماس می‌گیرد. این تماس به منظور پی بردن به این موضوع است که آیا در صورت اعلام احتمالی خودمختاری کردستان، امکان برقراری روابط رسمی بین کردستان و بریتانیا وجود خواهد داشت یا نه. یک بار دیگر بریتانیا پیشنهاد قاضی محمد را رد می‌کند و جواب کنسول آن دولت «مبهم و دل‌سردکننده» است (۲۲).

معلوم نیست که از جانب شوروی تأمین‌های کافی به قاضی محمد داده شده باشد، اما بعد از آخرین تماس با نمایندگان شوروی در تبریز، قاضی محمد در ۲۲ ژانویه ۱۹۴۶، در جریان میتینگی در میدان چوارچرا در مهاباد، در حالی که ملامصطفی بارزانی در کنار او ایستاده بود، «خودمختاری جمهوری کردستان» را اعلام می‌کند.

چند روز بعد، روزنامه کردستان (۱۱ فوریه ۱۹۴۵) اسامی وزرای «دولت ملی کردستان» را به شرح زیر منتشر می‌کند:

حاجی باباشیخ، (نخست‌وزیر)، سیف قاضی (وزیر جنگ)، مناف کریمی (وزیر آموزش و پرورش)، محمد امین (کاسب، وزیر داخله)، محمد ایوبیان (داروساز، وزیر بهداری)، اسماعیل ایلخانی‌زاده (از مالکان بزرگ، وزیر راه)، احمد الهی (کاسب، وزیر اقتصاد)، کریم احمدین (وزیر پست)، مصطفی داودی (تاجر، وزیر بازرگانی)، ملاحسین مجدی (وزیر دادگستری)، محمود ولی‌زاده (کاسب، وزیر کشاورزی)، صدیق حیدری (وزیر تبلیغات).

پست وزارت عبدالرحمان ایلخانی‌زاده (مالک بزرگ) هنوز معلوم نشده بود.

این دولت که اکثریت آن را تجار و کسبه و فنودال‌ها تشکیل می‌دادند، نماینده ثروتمندان بود.

(ادامه دارد)

یادداشت‌ها

۱. مکانبه با رحیم قاضی، ۱۹ مارس ۱۹۲۶، باکو.
۲. انگلیس‌ها به نیروهای ایرانی اجازه می‌دهند که قدرت دولت مرکزی را در دیوان دره و سقز برقرار کنند، در حالی که «حیه (=محمد) رشید» یکی از سران کرد که اصلاً عراقی است، تقریباً نوعی استقلال را تا سال ۱۹۴۴ در پانه حفظ می‌کند.
۳. یادداشت ۲۷ سپتامبر ۱۹۴۱ ژنرال‌ها، واول، کینان و سلیم (Wavell, Quinan, Slim)، و یادداشت ۲۵ دسامبر ۱۹۴۱ کمیته فرماندهان ستاد، ۲۴۴ ۲۷ ۳۷۱ Fo (Fo, Londres = Office, Foreign).
۴. یادداشت Fo، ۱۷ ژانویه ۱۹۴۲، ۳۱ ۳۸۸ Fo.
۵. پیغام یورکوارت، کنسول بریتانیا در تبریز، ۲۲ اکتبر ۱۹۴۴، این پیغام مبتنی است بر روایت يك قابله نروزی به نام Dahi که با یکی از اهالی مهاباد به نام حبیبی ازدواج کرده بود. در این تماس شوهر این خانم به عنوان مترجم حضور داشت.
۶. گزارش كوك (Kook)، کنسول بریتانیا در تبریز، ۳۰ نوامبر ۱۹۴۱، ۲۱ ۴۲۶ Fo.
۷. يك پزشك، يك روزنامه‌نگار، يك مهندس، يك موسیقیدان و غیره از جمله اعضای این گروه بودند. یادداشت كوك، همانجا.
۸. گزارش مشاور سیاسی، سرهنگ فلچر Fletcher، کرمانشاه ۱۳ مه، ۱۹۴۲، ۳۱ ۳۹۱ Fo.
۹. كوك، کنسول بریتانیا در تبریز، ۱۴ دسامبر ۱۹۴۱، ۳۱ ۴۲۶ Fo.
۱۰. همانجا.
۱۱. یادداشت آنتونی ایدن، معاون وزیر امور خارجه، ۲۰ نوامبر ۱۹۴۱، ۳۱ ۳۸۸ Fo.
۱۲. خاطرات شپاندو (Spandau)، آلبرت اسپیر (Albert Speer) «مصاحبه با هیتلر در وینا تزا» (Winnitza) اواسط اوت ۱۹۴۴، صفحات ۶۲-۶۳.

۱۳. پیغام سیرریدر بولارد (Sir Reader Bullard)، سفیر بریتانیا در تهران، ۱۴ ژانویه ۱۹۴۲.
Fo ۳۷۱ ۳۱ ۳۸۸ و کوک، کنسول بریتانیا در تبریز، ۲۸ ژانویه ۱۹۴۲، Fo ۳۷۱ ۳۱ ۴۲۶.
۱۴. کوک، تبریز، ۷ مه ۱۹۴۲، Fo ۳۷۱ ۳۱ ۴۲۶.
۱۵. در نیمه آوریل ۱۹۴۲، یک آمریکایی به نام ب.ا. کونیل هوم (B.E. Kunilhom)، کنسول تبریز می‌شود، این شخص که متخصص امور شوروی و بالتیک است، آشکارا «سگ پاسبانی» است که مأمور مراقبت از رفتار روس‌ها است. اما در این وقایع مداخله‌نی ندارد.
۱۶. پیغام یورکوارت بعد از مسافرتش به مهاباد در تاریخ ۱۳ و ۱۵ اکتبر ۱۹۴۲، Fo ۳۷۱ ۳۹۱ ۳۷۱.
۱۷. پیغام کنسول بریتانیا در کرمانشاه.
۱۸. درباره تاریخ جمهوری مهاباد مراجعه شود به اثر با ارزش ویلیام ایگلتون (William Eagleton)، به نام «جمهوری ۱۹۴۶ کردستان» لندن، ۱۹۶۳. ویلیام ایگلتون که در سال‌های ۵۵ - ۱۹۵۴ رئیس مرکز فرهنگی آمریکا در کرکوک و سپس کنسول آمریکا در تبریز بود (۱۹۵۹-۶۱)، این فرصت را داشت که با بسیاری از سران کرد آشنا شود. او که از نزدیک در وقایع سال‌های ۱۹۴۵ و ۱۹۴۶-۴۷ شرکت کرده بود، کتابش بسیار مستند و بدون شک یکی از بهترین آثار مربوط به مسأله کردها است. این کتاب تنها اثری است که در غرب منتشر شده است.
۱۹. همانجا.
۲۰. در هر حال این توضیح ویلیام ایگلتون و آرچی روزولت (Archi Roosevelt) است، MEJ (مجله خاورمیانه)، ژوئیه ۱۹۴۷.
- آرچی بالد روزولت که از ژوئیه ۱۹۴۴ تا دسامبر ۱۹۴۵، وابسته نظامی در عراق و سپس در ایران بود، یکی از معدود اروپائینی است که در دوران «جمهوری» قاضی محمد، به مهاباد رفته است. وی در طول اقامتش در مهاباد (سپتامبر ۱۹۴۶) به چیزهایی برخورد که بعدها مقاله او در MEJ به صورت یکی از بهترین اسناد موجود درباره جمهوری مهاباد، درآمد.
۲۱. Fo ۳۷۱ ۴۰ ۱۷۳.
۲۲. حسن ارفع، «کردها»، صفحه ۷۵.
۲۳. تاریخ «رسمی» که توسط مورخان حزب دموکرات کردستان عنوان شده است.
۲۴. مکاتبه نویسنده با رحیم قاضی، باکو، مارس ۱۹۷۶.
۲۵. مطابق آنچه آرچی بالد روزولت بیان داشته است، متن این پاراگراف که در مورد سیاست اجتماعی حزب دموکرات اشاراتی دارد، در کتاب‌های مختلف متفاوت است.
- برای ویلیام ایگلتون، این چنین است «درآمد کردستان باید در همان جا مصرف شود». روندت Rondot «در سرزمین اسلام» ۱۹۴۶، شماره ۳۴ می‌نویسد، مؤسسان حزب دموکرات کردستان خواستار «تجدیدنظر در مناسبات میان مالکان و زارعان‌اند» در صورتی که دکتر عبدالرحمان قاسملو در مطالعه خود درباره کردستان ایران (۱۹۷۶)، می‌گوید «باید برای حفظ منافع هر دو طرف موافقتی میان دهقانان و مالکان ایجاد شود».
۲۶. ویلیام ایگلتون، همانجا و حسن ارفع «کردها» صفحه ۷۸.
۲۷. ویلیام ایگلتون - صفحه ۴۵.
۲۸. همانجا، صفحه ۴۶، این تعبیر با تعبیر حمزه عبدالله (صفحه ۱۵۳) ارتباطی ندارد مگر در يك مورد و آن این است که در ایران هیچ کس خواهان آمدن پارزانی نبود.
۲۹. شهباز، ۳۱ دسامبر ۱۹۴۵، نقل شده به وسیله پیرروندت در «در سرزمین اسلام»، ۱۹۴۶، شماره ۳۴، صفحه ۱۱۸.
۳۰. ویلیام ایگلتون - صفحه ۶۱.

کریس کوچرا^{۲۲} Chris Kutschera

ترجمه ناهید بهمن پور

۲

کردستان

و جمهوری مهاباد

۱۸. ارتش مهاباد و بارزانی‌ها

قاضی محمد که متوجه ضعف «جمهوری» کوچک خود شده بود، بیدرنگ به سازمان‌دهی برای دفاع از آن پرداخت. شیخ احمد، کمی بعد از ورودش به کردستان ایران، با ۶۰۰ جنگجو در نزدیکی نقده مستقر شد و تا پایان جمهوری مهاباد در آنجا ماند، در این مدت او با دختر یکی از سران قره‌پاپاخ از عشایر منطقه ازدواج کرد (این عشایر کرد نیستند ولی لباس کردی می‌پوشند) و ابداً با زندگی سیاسی جمهوری مهاباد نیامیخت.

ملا مصطفی بارزانی که در مهاباد مستقر شده بود، نیروهای جنگی خود را که بین ۱۲۰۰ تا ۲۰۰۰ نفر بودند در اختیار رژیم مهاباد گذاشت و یکی از چهار «ژنرال» جمهوری شد (مارس ۱۹۴۶).

اما قاضی محمد که نمی‌خواست کاملاً به بارزانی و چند گروه نظامی وابسته باشد که عشایر کرد ایرانی را در اختیارش گذاشته بودند. «ارتش مهاباد»، یعنی اولین ارتش منظم تاریخ جنبش ملی کرد را ایجاد کرد. این نیرو که اندکی بعد به ۱۲۰۰ نفر رسید، شامل ۴۰ درجه‌دار و ۷۰ افسر (۳۱) بود که خصوصاً از مهاباد و از اطراف نزدیک مهاباد استخدام شده بودند.

اما برخلاف وعده‌هایی که باقراف در سپتامبر ۱۹۴۵، در باکو به کردها داده بود، کمک نظامی شوروی به کردها خیلی کم بود. این کمک جمعاً شامل ۱۰/۰۰۰ قبضه تفنگ، اسلحه کمری، مسلسل‌های ساخت چکسلواکی و حدود بیست کامیون بود.

در مارس ۱۹۴۶، روس‌ها سروان صلاح‌الدین کاظم‌اوف را به مهاباد فرستادند. این شخص که کردها او را به‌ریشخند «کاک آقا» می‌خواندند و بعدها سرهنگ شد، به کمک افسران کرد عراقی که همراه ملامصطفی بارزانی به ایران آمده بودند، آموزش و سازمان‌دهی ارتش جدید را به‌عهده داشت. علی‌رغم تقاضاهای مکرر قاضی محمد و اخبار تکان‌دهنده‌ی که در روزنامه‌های غربی می‌نوشتند (۳۲)، همه کمک شوروی به‌آنچه گفتیم محدود می‌شد و آن توپ‌ها و خودروهایی که «قول» داده بودند هرگز به کردستان نرسید.

۱۹. بحران آذربایجان - کردستان

برخلاف انتظار، تبریز، نه تهران، به‌اولین بحران مهاباد دامن می‌زند! کردها خیلی سریع عکس‌العمل نشان می‌دهند: پنج نماینده کرد «شورای محلی» تبریز، بهانه آورده از رفتن به تبریز خودداری می‌کنند و به این ترتیب نشان می‌دهند که مهاباد نمی‌خواهد تابع تبریز باشد. در فوریه ۱۹۴۵، جعفر پیشه‌وری، قاضی محمد را به تبریز فرا می‌خواند، این احضار برای آن است که قاضی محمد توضیح دهد چرا در حالی که آذربایجان به‌تازگی اعلام خودمختاری کرده، او دولتی مستقل تشکیل داده است.

قاضی محمد به‌پیشه‌وری یادآور می‌شود که قبل از آن که درباره تشکیل دولت مستقل تصمیم بگیرد با یرماکف Yermakov، یکی از افسران سیاسی شوروی در تبریز، مذاکره کرده و او حتی در مراسم اعلام جمهوری،

از دور شرکت کرده است.

اما برخورد میان این دو اجتناب‌ناپذیر بود، زیرا هر دو جمهوری طالب يك سرزمین بودند.

جمعیت روستائی کردستان ایران مانند جمعیت روستائی نقاط دیگر ایران و ترکیه تقریباً یکدست بود، اما در مراکز شهزی این چنین نبود، به دلایل جامعه‌شناختی و سیاسی، شاهان برای کاهش نفوذ کردهای سنی مذهب، جمعیت شیعی مذهب را که به سلطان وفادار بودند به‌طور منظم تقویت می‌کردند، - شهرهای خوی (با ۳۵۰۰۰ سکنه)، شاهپور (با ۱۲۰۰۰ سکنه)، میان‌دوآب (با ۸۰۰۰ سکنه)، و رضائیه (= ارومیه، با ۵۵۰۰۰ سکنه)، اصولاً متشکل از عناصر ناهمگون بود، خصوصاً آذری‌ها (شیعی مذهبانی که ترکی صحبت می‌کنند)، مسیحیان، یهودیان و ارمنیان. مثلاً در رضائیه کردها آشکارا در اقلیت بودند. آنان تنها در يك محله متمرکز بودند و تعدادشان به‌زحمت از تعداد یهودیان ساکن شهر تجاوز می‌کرد.

دولت جعفرپیشه‌وری این شهرها و دشت‌های حاصلخیز اطراف آنها را مطالبه می‌کرد و نقطه حواشی کوه‌هائی را که در طول مرز عراق و ترکیه قرار دارد و نیز مناطق مجاور مهاباد را به‌عنوان شهرهای کردنشین قبول داشت. برعکس، کردها معتقد بودند که همه سرزمین‌هائی که در غرب دریاچه رضائیه (آذربایجان غربی) قرار دارد جزئی از کردستان به‌شمار می‌آید.

رضائیه که در جمهوری مهاباد «نماینده‌ئی» به‌نام غنی خسروی داشت، هرگز قسمتی از خاک کردستان نشد، از نظر سیاسی، وضع شهر رضائیه اعجاب‌آور بود: از میان جوانان کرد که سابقاً در «اتحاد جوانان [حزب] توده» مبارزه می‌کردند و بعداً در سوم سپتامبر ۱۹۴۵، در «اتحاد جوانان دموکرات آذربایجان» متشکل شدند، آنها که ملی‌گراتر بودند به‌عضویت «اتحاد جوانان دموکرات کردستان» در آمدند! همین پدیده در سطح حزب نیز به‌وقوع پیوست. بنابراین، در رضائیه دو تشکیلات جوانان و دو حزب دموکرات وجود داشت.

برخورد میان این تشکیلات و احزاب اجتناب‌ناپذیر و متداول بود. کردها و آذربایجانی‌ها برای حل اختلافات‌شان از روس‌ها یاری می‌خواستند: در جریان يك گردهم‌آئی با هاشم‌اف کنسول شوروی «مارشال» زرو (Zero) بهادری، یکی از سران عشایر هرکی، به‌شیوه خودش نشان داد که «بیگانگان» رضائیه هیچ‌گونه حقی بر این شهر کردنشین ندارند؛ او يك

صندلی به وسط اتاقی که کردها و آذربایجانی‌ها با هاشم‌اف در آن بودند، برد و روی آن نشست، آنگاه به کنسول شوروی گفت: «این اتاق مال تست... آیا می‌توانم وسط اتاق بنشینم و بگویم این اتاق مال من است؟... نه، پس می‌بینی که نمی‌شود!»

به‌خلاف انتظار معتمدان آذربایجان با پیوستن رضائیه به جمهوری آذربایجان موافق نبودند. این اشخاص که از اقدامات مترقی رهبران تبریز به وحشت افتاده بودند، ترجیح می‌دادند به مهاباد وابسته باشند که به محافظه‌کاری رهبران اطمینان داشتند و این را در طی یکی از سفرهای قاضی محمد به رضائیه، که برای دیدن پیشه‌وری رفته بود، از او خواستند. اما او به بهانه «دندان درد ناگهانی» در این باره سکوت کرد.

مسأله رضائیه داشت مطرح می‌شد - و هنوز هم مطرح است - و در عراق بیست و پنج سال بعد هم چنین مسأله‌ئی با شدت بیش‌تری بر سر کرکوک مطرح شد. در واقع چیزی نمانده بود که بعد از قرارداد ۱۹۷۰ مسأله کرکوک به یکی از عوامل تیرگی روابط میان ملامصطفی بارزانی و دولت عراق تبدیل شود.*

پس از برخوردهای زیادی که بین کردها و آذربایجانی‌ها پیش می‌آید، قاضی محمد برای برقراری آرامش به میان دو آب می‌رود روابط میان سکنه کرد و آذربایجانی‌ها به طرز خطرناکی در آنجا تیره شده بود. در چنین وضعی، شوروی دو «دولت» کردستان و آذربایجان را به مذاکره وامی‌دارد و این دو در تاریخ ۲۳ آوریل ۱۹۴۶، یک قرارداد دوستی و اتحاد، به مدت بیست سال

*در سال ۱۹۷۰، کردهای عراق پس از ده سال مبارزه با دولت مرکزی بر طبق قرارداد ۱۱ مارس ۱۹۷۰ موفق به کسب خودمختاری شدند. اما در مورد واگذاری منطقه کرکوک، که بیش‌ترش کردنشین است میان کردها و دولت عراق اختلافاتی بروز می‌کند و قرار می‌شود پس از سرشماری جمعیت این منطقه (که می‌بایست حداکثر تا یک سال پس از انعقاد قرارداد صورت گیرد) سرنویشت کرکوک مشخص شود. ولی نه تنها سرشماری در موعد مقرر انجام نمی‌شود بلکه مدت آن هم چهار سال به تأخیر می‌افتد. در این مدت دولت عراق به انحای گوناگون با خودمختاری کردستان مخالفت می‌کند. در سال ۱۹۷۴ مجدداً اختلاف میان کردها و دولت عراق بالا گرفت، و این دولت با شیوه اداره مشترک مناطق کرکوک - خانقین و سنجار موافقت می‌کند ولی در این مورد نیز اقدامی نمی‌شود. بالاخره دولت عراق با واگذاری دو بخش از کرکوک به نام‌های چم‌جمال و کلار به کردستان خودمختار موافقت می‌کند و بدین ترتیب سرزمینی شامل ۳۷۰۶۲ کیلومتر مربع یعنی نصف تمام کردستان عراق به کردها واگذار می‌شود. از سال بعد دولت عراق با کردها وارد جنگ می‌شود و طی یک دوره محاصره کردستان موفق به عقب نشانیدن نیروهای کرد شده جنبش کردها را کاملاً سرکوب می‌کند. (م)

امضاء می‌کنند.

مفاد این قرارداد شامل موارد زیر بود:

- مبادله نمایندگان سیاسی میان دو دولت؛

- انتصاب کارمندان کرد در آن مناطق آذربایجان که تعداد کردها بیش‌تر

است و نیز انتصاب کارمندان آذری در آن مناطق کردستان که تعداد آذری‌ها بیش‌تر است؛

- انعقاد يك قرارداد تجاری؛

- کمک نظامی متقابل در صورت لزوم؛

- هرگونه مذاکره یکی از دولتین با دولت ایران باید پس از تأیید آن

دولت دیگر باشد.

هر دو دولت باید حقوق فرهنگی و زبانی ملیت‌ها را در خاک خود متقابلاً حفظ کنند؛ همکاری میان دو دولت برای سرکوب توطئه‌های تدارک دیده علیه هر يك از آنها^(۳۳)؛ چیزی نگذشت که عکس‌العمل‌های مخالف این قرارداد ظاهر شد.

دولت بریتانیا اعلام کرد که این قرارداد بین دو طرفی بسته شده که او آن‌ها را به رسمیت نمی‌شناسد، و از این رو مردود است^(۳۵).

دولت تهران مذاکراتی را با جعفر پیشه‌وری که در رأس هیأت مهمی به تهران آمده بود، شروع کرد. این هیأت شامل دو «نماینده تام‌الاختیار کرد» هم بود.

مذاکراتی که از طرف دولت ایران توسط شاهزاده مظفر فیروز، که در آن موقع مشاور نخست‌وزیر بود، صورت می‌گرفت در مورد مسائل نظامی خیلی زود به مانع برخورد و در ۱۳ مه ۱۹۴۶ معوق ماند. پیشه‌وری، قوام‌السلطنه را متهم کرد که می‌خواهد رژیم آذربایجان را به «تسلیم بی‌قید و شرط» وادارد، اما هیچ يك نمی‌خواستند که قطع رابطه کنند.

يك ماه بعد در تاریخ ۱۲ ژوئن ۱۹۴۶، شاهزاده مظفر فیروز به اتفاق معاون وزیر جنگ، سرلشگر هدایت و سرلشگر محمدعلی مقدم به تبریز می‌روند. موافقت‌نامه‌ئی در ۱۵ ژوئن ۱۹۴۶ منعقد می‌شود. جعفر پیشه‌وری با اعلام مجدد این موضوع که آذربایجان می‌خواهد در چارچوب ملت ایران باقی بماند، می‌پذیرد که «فرماندار» آذربایجان را دولت از میان سران حزب دموکرات آذربایجان انتخاب کند؛ به دنبال این موافقت، دکتر سلام‌الله جاوید (وزیر سابق کشور) به فرمانداری آذربایجان منصوب می‌شود. برای تهران

ظواهر نجات یافته است... وزرای سابق رؤسای نواحی شده بودند. در واقع این موافقت که چیزی را در آذربایجان تغییر نمی داد، از طرف نظامیان رد شد. رهبران مهاباد به در دسر افتاده بودند: رهبران تبریز و تهران بی مشورت با آنان و بدون در نظر گرفتن جمهوری مهاباد، موافقت هائی کرده بودند و دکتر جاوید، سیف قاضی را به عنوان «فرماندار» مهاباد برگزیده بود و قاضی محمد هم دیگر «رئیس دولت ملی نبود» بلکه فقط پیشوای حزب دموکرات کردستان بود.

کردها از این قرارداد و سرسپردگی اطلاع نداشتند و طوری رفتار می کردند که کوئی هیچ اتفاقی نیفتاده است. خلاصه آن که اوضاع کاملاً مبهم بود.

۲۰. آتش بس (مه - سپتامبر ۱۹۴۶)

در ۲۴ آوریل ۱۹۴۶، کردهای بارزانی يك ستون متشکل از ۸۰۰ سرباز ایرانی را در قاراوا (قادرآباد) واقع در چند کیلومتری شمال سقز، گیر انداخته صدمات سختی به آنان وارد کردند: نتیجه این درگیری ۲۱ کشته، ۱۷ زخمی و در حدود ۴۰ اسیر بود.

پس از این «پیروزی» کردها، سرلشگر رزم آرا، بازرس کل ارتش ایران، مذاکراتی را در سقز با هیأتی متشکل از نمایندگان کرد و آذربایجانی، شروع کرد.

در سوم مه ۱۹۴۶، سرلشگر رزم آرا به منظور برقراری آتش بس موافقت نامدهئی با کردها و آذربایجانی ها امضا می کند، که در آن عقب نشینی نیروهای کرد به چند کیلومتری جاده سقز - سردشت نیز پیش بینی می شود. نیروهای شوروی در دهم مه ۱۹۴۶، خاک ایران را تخلیه می کند، و همین موجب «تنش زدائی» می شود. در واقع خروج این نیروها حکم نابودی جمهوری مهاباد را امضاء می کند. خروج نیروهای شوروی که چند روز بعد از آتش بس صورت می گیرد، يك دوره آرامش در کردستان ایجاد کرد که تا سپتامبر ۱۹۴۶ به طول انجامید.

بعد از آتش بس ماه مه، تعدادی خارجی که در میان آنها امریکائی و يك فرانسوی بودند به مهاباد رفتند. همه آنها تحت تأثیر شخصیت استوار قاضی محمد قرار گرفته «به سادگی دریافتند که چرا قاضی محمد نماد ملی گرایی کردی» در تمام کردستان شده است (۲۶).

۲۱. رئیس جمهور قاضی محمد

قاضی محمد که چهل و شش ساله بود (متولد مه ۱۹۰۰) به خاطر سوابق خانوادگی، هوش و روشن بینی خود بدون تردید بر دنیای کوچک مهاباد و مناطق کرد اطراف آن تسلط داشت.

قاضی محمد علاوه بر کردی، فارسی، ترکی و عربی می دانست، کمی هم به انگلیسی، حرف می زد اما این زبان را خوب می فهمید. همچنین خواندن فرانسه، آلمانی و کمی روسی را نزد خود فرار گرفته بود و کتابخانه اش مملو از آثار ادبی و تاریخی به زبان های گوناگون بود... و چند نمایشنامه هم با مضامین تاریخی و میهن پرستانه نوشته بود. خصوصاً درام تاریخی، صلاح الدین، که پیکار خلق کرد را علیه مجاهدان جنگ های صلیبی بازگو می کند و یا نمایشنامه‌ئی که مام میهن نام دارد و سرنوشت خلق کرد را پس از انعقاد قرارداد سعدآباد میان ایران - عراق - ترکیه (۱۹۳۷) نشان می دهد. این دو نمایشنامه در مهاباد به روی صحنه آمد.

قاضی محمد مردی بسیار دیندار، ساده و ریاضت کش بود. نه سیگار می کشید و نه مشروب می خورد. هیچ چیز بهتر از آن عکس قدیمی او را نشان نمی دهد که در آن قاضی محمد را پشت میز کارش می بینیم که پشت سرش به دیوار يك نقشه جهان آویزان است.

قاضی محمد مردی بود لاغر با رنگی به زردی گرائیده، که این ناشی از درد مزمن معده او بود، با موهانی کوتاه و ریش توپی، و چهره‌ئی روحانی. نخستین چیزی که در او چشمگیر بود شعله نگاه او بود. به نظر می رسد که قاضی محمد «مردی بوده است عمیقاً معتقد» با شهامت و آماده فداکاری. این خصوصیات او به روشن بینی و اعتدالی آمیخته است که درخور توجه است (۳۷). همه کسانی که با او در تماس بوده اند، حتی آن ها که حاضر بودند تا در مورد نفوذ شوروی در جمهوری مهاباد، مبالغه کنند، در می یابند که قاضی محمد ملی گرای آشتی ناپذیری است. «با وجود قبول قیومیت روس ها، قاضی محمد همچنان ملی گرای تمام عیار و تطمیع ناشدنی باقی ماند و به همین جهت تقریباً تمام همشهری هایش را، مگر با چند استثنا، به دنبال خود می کشید (۳۸)».

علی رغم تمایلات پان - کردی قاضی محمد ظاهراً می خواست مهاباد را در مقابل سلیمانیه و دمشق به مرکز جنبش کرد بدل کند و همان طور که برای خبرنگار آژانس فرانس پرس توضیح داد (در مصاحبه طولانی که اول ژوئن ۱۹۴۶) درخواست هایش تقریباً معتدل بود:

«اگر فرمان دهم، ۳ یا ۴ روز کافی است که ۴۰۰۰ جنگجویی که در اختیار دارم، بدون احتساب افراد ذخیره، به کرمانشاه، یعنی مرکز نفتی و مهم‌ترین شهر کردنشین، وارد شوند. اما از هر لحاظ می‌کوشم از خونریزی میان برادران جلوگیری کنم. کردها هرگز اول حمله نمی‌کنند» (۱).

در جواب خبرنگار آژانس فرانس پرس که از قاضی محمد می‌خواهد تا موقعیت فعلی کردستان را در قبال دولت مرکزی روشن کند، قاضی محمد روی سه مسأله انگشت می‌گذارد.

(۱) اگر دولت مرکزی تصمیم بگیرد که قوانین دموکراتیک را واقعاً در تمام ایران اجرا کند و قوانین فعلی مورد اجرای در کردستان از جمله آموزش به زبان کردی، خودمختاری ادارات و ارتش محلی را به رسمیت بشناسد، کردها راضی خواهند شد؛

(۲) دولت مرکزی فعلاً نمی‌تواند این قوانین را به اجرا بگذارد.

(۳) ما می‌خواهیم که انتخابات مجلس هرچه زودتر انجام شود، به شرط آن که در کمال آزادی و بدون فشار ارتش ایران باشد.

در جواب این سؤال که «از این نمی‌ترسید که پیامد تعارض میان دولت مرکزی و کردستان، مداخله خارجی باشد؟» قاضی محمد می‌گوید: «وضع کردستان با وضع آذربایجان خیلی فرق دارد. سرزمین ما هیچ وقت به وسیله نیروهای شوروی اشغال نشده است و از زمان کنار رفتن رضاشاه، نه ژاندارمری و نه ارتش در کردستان نفوذ نکرده‌اند. از آن موقع تا به حال، ما عملاً مستقیم».

«هم‌چنین ما هرگز مداخله خارجی را از هر طرف که باشد نخواهیم پذیرفت. مسأله کردستان يك مسأله داخلی است و باید میان کردها و دولت مرکزی حل شود.»

در این مصاحبه، قاضی محمد متذکر می‌شود که تاریخ خلق کرد بارها با مبارزه برای آزادی مشخص شده. و در این مورد یادآوری می‌کند که پس از جنگ بزرگ، و به هنگام انعقاد عهدنامه ورسای طرح تشکیل يك دولت کرد در نظر بود، که اجرا نشد.

قاضی محمد در پایان می‌گوید «اگر امرز ما در مورد خودمختاری محدود کشورمان این قدر پافشاری می‌کنیم برای این است که دولت مرکزی هیچ کاری برای اعتلای سرزمین ما نکرده است. ما سخت برآنیم که قدم به راه پیشرفت بگذاریم. نمی‌خواهیم از امریکائی‌ها یا از روس‌ها تقلید کنیم، ما

زیستن در شرایط حیوانی کشورهای متمدن وارد می‌کنیم» (۲۰).
 عزم و استغناء قاضی محمد که نمی‌خواست تسلیم هیچ کس باشد، شاید پاسخگوی این سؤال باشد که چرا غربی‌ها او را نپذیرفته «همسفر» روس‌ها می‌دانند. در حالی که روس‌ها نیز علی‌رغم کوشش ایشان موفق نشدند قاضی محمد را با خود همداستان کنند.
 همان‌طور که امروزه رحیم قاضی می‌نویسد: «از نظر ایدئولوژیکی، قاضی محمد نه مارکسیست بود، نه سوسیالیست و نه لیبرال. رهبر با فراست يك جنبش رهائی‌بخش ملی بود؛ رهبری بود ملی‌گرا و روشن‌بین.»
 رحیم قاضی می‌افزاید: «اما روز به‌روز دیدگاه‌هایش به دیدگاه‌های مارکسیستی نزدیک‌تر می‌شد. و تا واپسین دم زندگی‌اش اعتقاد عمیقی به شوروی داشت» (۲۱).

۲۲. مهاباد در زمان جمهوری

جمهوری مهاباد «انعطافی» داشت که برای همه کسانی که در زمان آتش‌بس، یعنی تابستان ۱۹۴۶ از این شهر دیدن کرده‌اند، چشمگیر بود. این جمهوری به‌خلاف همسایه‌آذربایجانیش، يك رژیم پلیسی نبود؛ در طول یازده ماهی که از استقرار «جمهوری» می‌گذشت، تنها يك نفر را اعدام کردند که تازه آن هم عمدی نبود - یا به‌اشتباه صورت گرفته بود.
 دولت مهاباد دست به‌هیچ حکم انقلابی نزد، چون ملی کردن بانک‌ها، اصلاحات ارضی، و تقسیم زمین‌ها، که مشخصه رژیم تبریز بود. ساکنان مهاباد می‌توانستند آزادانه رفت و آمد کنند... و با آن که بعد از ۱۰ مه ۱۹۴۶، رژیم مهاباد رادیوی رسمی داشت. اما از آنجا که بُرد این ایستگاه رادیویی کم بود و در خارج از حدود مهاباد شنیده نمی‌شد، مردم این شهر می‌توانستند آشکارا و آزادانه به‌رادیوهای دیگر گوش دهند.
 گویا قاضی محمد (که از سال ۱۹۲۶ تا ۱۹۳۱، رئیس آموزش و پرورش مهاباد بود) بیش از همه به‌تعلیم و تربیت اهمیت می‌داد: از همان ابتدای اعلام جمهوری، آموزش به‌زبان کردی صورت می‌گرفت؛ اوانل، معلمان کتاب‌های درسی فارسی را عیناً به‌کردی ترجمه می‌کردند. با وسایل مدرسه‌نی که از عراق فرستاده بودند، کتاب‌هایی به‌کردی آماده کردند ولی عملاً از آن‌ها استفاده‌نی نشد، زیرا زمانی که این کتاب‌ها چاپ شد جمهوری مهاباد سقوط کرده بود.

از طرف دیگر در آوریل ۱۹۴۶، ۶۰ جوان کُرد که تحصیلات ابتدائی خود را تمام کرده بودند، به مدارس نظامی و مؤسسات تخصصی باکو اعزام شدند از بین آن‌ها چندتائی هم همیشه در آنجا ماندگار شدند.

با ماشین‌های چاپی که روس‌ها داده بودند، قاضی محمد توانست تعدادی روزنامه و کتاب منتشر کند. کردستان، روزنامه «رسمی» جمهوری بود. این روزنامه تقریباً هر روز منتشر می‌شد و بالای نخستین شماره‌اش این عبارت به چشم می‌خورد «به نام خدای بزرگ و بی‌همتا».

از میان دیگر نشریات جمهوری مهاباد می‌توان از این مجلات یاد کرد: نیشتمان (میهن) که سردبیر آن عبدالرحمان ذبیحی بود، مجله زنان به نام هَلَالَه (لاله)، مجله ادبی هاوار که اشعار شعرای رژیم، یعنی هَمَن (محمد امین شیخ‌الاسلام) و هَزَار (عبدالرحمان شرف‌کندی) را منتشر می‌کرد.

۲۳. مذاکرات نهائی

مذاکراتی که در ماه ژوئن در تهران به تعویق افتاده بود، در ماه اوت از سر گرفته می‌شود. قاضی محمد با جواز عبوری که از سفارت شوروی گرفته بود در این مذاکرات شرکت می‌کند. در جریان این مذاکرات که با قوام‌السلطنه نخست‌وزیر وقت صورت می‌گیرد، قاضی محمد خواهان ایجاد استان کردستان می‌شود که حدود آن از مرز شوروی تا نقطه‌ئی بین دو شهر کرمانشاه و سنندج باشد، و استانداری آن را نیز خود به عهده بگیرد (۲۳).

مطابق برخی گزارش‌ها، قوام‌السلطنه این درخواست را به شرطی می‌پذیرد که دکتر جاوید استاندار آذربایجان هم آن را قبول می‌کند. بنابر گزارش‌های دیگر، قوام‌السلطنه درخواست قاضی محمد را بدون قید و شرط پذیرفت اما روس‌ها به آن اعتراض کردند (۲۴). در هر حال نتیجه مذاکرات یکی بود: یعنی قاضی محمد بی‌آن که موفق شود جمهوری مهاباد را قانونی کند به شهر خود بازگشت.

در بستم اوت ۱۹۴۶، يك هیأت آذربایجانی به ریاست شبستری، رئیس مجلس «ملی» (که بعداً تبدیل به مجلس «محلّی» شد) به تهران آمد. علی‌رغم مداخلات سادچیکف، سفیر شوروی، این هیأت چند هفته در تهران ماند اما موفق نشد که شرایط خود را در مورد اساسنامه ارتش خلقی آذربایجان به شاه بقبولاند.

آرچی بالد روزولت، وابسته نظامی امریکا در تهران، که در سپتامبر ۱۹۴۶ از مهاباد دیدن کرده بود وضع آنجا را کاملاً «طبیعی» یافته بود. او سپس از صرف ناهار رسمی با اعضای «کابینه» کردستان، مذاکراتی طولانی با قاضی محمد انجام داد. قاضی محمد یادآور شد که کردستان يك کشور «آزاد» است و جمهوری مهاباد «عروسك خیمه شب بازی» دست روس‌ها نیست، و افزود «اگر چنین بود پس سربازان شوروی کجا هستند؟» (۲۷).

در واقع، پایان کار نزدیک می‌شد.

در اکتبر ۱۹۴۶، دکتر جاوید «استاندار» آذربایجان، با قوام السلطنه در مورد مبادلهٔ خمسه (این منطقه در مرز آذربایجان شرقی قرار دارد و ارتش خلقی آذربایجان آن را اشغال کرده بود) با منطقهٔ سردشت و تکاب، مذاکره می‌کند. قوام السلطنه حاضر به این مبادله بود (!)، اما شاه و ارتش مخالفت می‌کردند. وقتی قاضی محمد با سندی به امضای قوام السلطنه برای تعویض دو منطقه، پیش سرلشگر همایونی در سقز رفت، او را بازگرداندند.

۲۴: سقوط جمهوری مهاباد (۱۷ دسامبر ۱۹۴۶)

دوران مساعدی که جمهوری مهاباد از ماه مه ۱۹۴۶، به این طرف سپری می‌کرد، ناگهان رو به پایان می‌رفت. همه چیز به سرعت اتفاق می‌افتاد: در اواسط نوامبر ۱۹۴۶، به دنبال مذاکراتی میان شاه، قوام السلطنه، وزیر جنگ و سرلشگر حسن ارفع فرمانده ارتش، شاه بر آن شد که علی‌رغم اهمیت نخست‌وزیر در مورد دخالت شوروی به نفع پیشه‌وری، ارتش را به آذربایجان بفرستد.

در ۲۳ نوامبر ۱۹۴۶، گردان سوم ارتش ایران بدون درگیری وارد زنجان، مرکز خمسه می‌شود. شخص شاه برای ترتیب حملهٔ نهانی علیه «جمهوری‌های» آذربایجان و مهاباد به زنجان می‌رود: در مجموع با گردان سوم ارتش در آذربایجان و گردان چهارم ارتش در کردستان (سنندج) و ۳۰۰۰ سرباز وظیفه، ۲۰,۰۰۰ نفر علیه تجزیه‌طلبان دست به حمله زدند.

در واقع، ارتش عملاً با مقاومتی روبه‌رو نشد.

در شمال، رژیم پیشه‌وری بی‌آن که بجنگد سقوط کرد. اغلب سران آن در ۱۱ دسامبر به شوروی گریختند، در حالی که مردم قیام کرده همه «دموکرات» هائی را که به چنگ‌شان می‌افتاد می‌کشتند، از جمله محمد بریا،

وزیر آموزش و پرورش، که جسد او را پشت يك جیب بسته در شهر تبریز می‌گرداندند... در ۱۳ دسامبر ۱۹۴۶، نزدیک غروب، اولین دسته‌های ارتش ایران به اتفاق سرلشگر هاشمی وارد تبریز شدند.

در کردستان، بین راه تکاب و میاندوآب، در تپه‌هایی که شهر کوچک شاهین‌دژ را در میان می‌گیرد، عوامل ارتش خلقی آذربایجان مدت ۴ روز از ۷ تا ۱۱ دسامبر ۱۹۴۶، مقاومت کردند. اما سرانجام قبل از آن که افراد بارزانی به کمک آن‌ها بیایند، سرکوب شدند. دیگر، عملاً مبارزه‌نی صورت نگرفت... افراد بارزانی به مهاباد عقب نشستند. در ۱۳ دسامبر ۱۹۴۶ میاندوآب به نیروهای ایرانی تسلیم شد.

در ۵ دسامبر، در «شورای جنگ» مهاباد، قاضی محمد موفق شد که در حضور برادرش صدر قاضی که در مجلس تهران نماینده بود و همواره میان مهاباد و تهران میانجی می‌شد - نظرات ده تن از سران اصلی سیاسی و نظامی جمهوری را جلب کند. روز بعد، سندی مبنی بر ضرورت مقاومت مسلحانه در مقابل پیشروی نیروهای ایرانی، در مسجد عباس‌آقا خوانده شد.^{۲۶۱}

اما در ۱۵ دسامبر ۱۹۴۶، آسَداف، «نماینده» تجاری شوروی در مهاباد، دفاتر خود را در این شهر تعطیل کرد و به کنسولگری شوروی در رضائیه رفت. او می‌کوشید با ذکر این نکته که جنگ جهانی دوم شوروی را «ضعیف و خسته» کرده است، عمل این کشور را در «رها کردن» کامل جمهوری مهاباد، بر او ببخشد.^{۵۰۱}

و وقتی که لحظه معین فرا رسید، سران کرد مهاباد که از سقوط جمهوری آذربایجان مبهوت شده و دریافته بودند که شوروی آنان را کاملاً رها کرده، تصمیم گرفتند که تسلیم شوند.

در ۱۶ دسامبر ۱۹۴۶، قاضی محمد، سیف قاضی، حاجی باباشیخ و دیگر سران مهاباد به میاندوآب رفتند و خود را تسلیم سرلشگر همایونی کردند. پس از گفت‌وگونی نسبتاً صمیمی با سرلشگر همایونی، قاضی محمد اجازه یافت که به مهاباد برگردد. در آنجا برای آخرین بار ملامصطفی بارزانی را دید. بارزانی از او «تمنا» کرد که همراهش برود. اما قاضی محمد که تصمیم گرفته بود برای حمایت از مردمش در مهاباد باقی بماند، درخواست او را رد کرد.

در ۱۷ دسامبر ۱۹۴۶، قاضی محمد رسماً شهر مهاباد را به مقامات ایرانی تحویل داد.

چند روز بعد، تمام سران جمهوری که در مجموع ۳۰ نفر بودند دستگیر شدند.

۲۵. محاکمه قاضی محمد

اوائل ژانویه ۱۹۴۷، قاضی محمد، برادرش صدر قاضی و پسرعمویش سیف قاضی را يك دادگاه نظامی ویژه به ریاست سرهنگ پارسی تبار در مهاباد محاکمه کردند. دادستان این دادگاه سرهنگ فیوضی، رئیس ستاد سرلشگر همایونی بود.

محاکمه سری بود. به رغم کوشش همسر قاضی محمد که با پرداخت هیجده هزار تومان (۳۶۰۰ دلار) می خواست سرلشگر همایونی را به اغماض وادارد، قاضی محمد و همراهانش در ۲۳ ژانویه ۱۹۴۷ به مرگ محکوم شدند - و این يك سال و يك روز پس از اعلام جمهوری بود.

اما در این موقع قوام السلطنه با روس ها به مذاکرات حساسی سرگرم بود، و درست پنج هفته از صدور حکم دادگاه مهاباد می گذشت (که در این مدت مطابق برخی منابع ۴ بار قاضی محمد را به تهران منتقل کردند) که «دادگاه ویژه»ی، در تهران، از ۲۸ تا ۳۰ مارس، به رسیدگی حکم دادگاه مهاباد پرداخت. بنابراین اجرای حکم دادگاه شتابزده صورت گرفت: سرلشگر همایونی در رضائیه بود و عملیات علیه بارزانی را هدایت می کرد که پیغامی مبنی بر اعدام سران کرد دریافت کرد. و از طریق رادیو دستور داد که قاضی محمد، سیف قاضی و صدر قاضی را اعدام کنند. این سه تن را در ۳۱ مارس ۱۹۴۷، در میدان چوار چیرا، جایی که قاضی محمد، ملبس به اونیفورم شوروی، جمهوری مهاباد را اعلام کرده بود، به دار آویختند. (برای آن که دیگران عبرت بگیرند) اجساد این سه تن را تمام روز به نمایش گذاشتند....

در عرض چند روز، تمام آثار و بقایای جمهوری کرد را در مهاباد نابود کردند: همه کسانی که در جنبش شرکت داشتند، با شتاب تمام اسنادی را که ایجاد خطر می کرد، عکس ها، روزنامه ها، پرچم ها و غیره را از بین بردند؛ در همان حال دولت آموزش به زبان کردی را ممنوع کرد و سربازان کتاب های کردی را در میدان مهاباد سوزاندند و مهاباد از نو در رکود فرو رفت.

۲۶. علل سقوط جمهوری مهاباد

«این کردها نبودند که از ارتش ایران شکست خوردند... بلکه شوروی

بود که از ایالات متحده امریکا و بریتانیا شکست می‌خورد!» این تذکر بارزانی در ۱۱ دسامبر ۱۹۴۶، در بوکان^(۵۱)، ناشی از هوش و روشن‌بینی شایان توجه‌ایست، خصوصاً که همه رهبران جمهوری مهاباد نسبت به عوامل بین‌المللی، سخت از خود بی‌اطلاعی نشان داده بودند.

در عین حال قاضی محمد و دیگر مسئولان مهاباد می‌توانستند از علائم خطر بفهمند که «جمهوری» شان در خطر است: اولین و روشن‌ترین آن‌ها، تخلیه نیروهای شوروی بود از ایران در ۱۰ مه ۱۹۴۶، یعنی پس از يك بحران بین‌المللی!

دومین، نشانه اخراج وزرای «توده‌ئی» بود از دولت در ۱۹ اکتبر ۱۹۴۶؛ سومین نشانه، اظهار نظر جورج آلن سفیر جدید امریکا در تهران، در ۲۷ نوامبر ۱۹۴۶ بود. او یادآور شد که دولت امریکا «باحفظ تمامیت ارضی و اقتدار دولت مرکزی» ایران موافق است^(۵۲).

برای این که جمهوری مهاباد به‌گونه‌ئی زندگی کند که در زیر سایه قدرت نظامی و سیاسی شوروی نباشد رهبران آن می‌بایست قاطعیت و لیاقت از خود نشان می‌دادند - به‌جز قاضی محمد و چند نفر دیگر، دیگران چنین خصوصیتی نداشتند.

جمهوری کُرد مهاباد، به‌رغم کوچک بودن وسعت و کوتاه بودن عمرش، در جنبش ملی کُرد مقام مهمی دارد: این نخستین جنبش کُرد بود که يك «روشنفکر» آن را رهبری می‌کرد. چیزی نمانده بود که جمهوری مهاباد نشان دهد که اگر کردها را به‌حال خود بگذارند، آنان نه تنها «غارتگر» نیستند - به‌خلاف آن که به‌دنبال تندروی‌های سیمکو به‌این صفت مشهور شده بودند - بلکه می‌توانند پایه‌های دولتی شایسته این نام را بنا نهند.

اما، شکست، جمهوری مهاباد خصوصاً شکستی است که کردها نتوانستند طی سی سال آن را جبران کنند: آیا يك جنبش صددرصد ملی‌گرا می‌تواند بدون ایدئولوژی مشخص، جنگ رهائی‌بخش ملی را هدایت کند؟

۲۷. سرنوشت همراهان بارزانی

افراد بارزانی صحیح و سالم و کاملاً مسلح بودند، در هنگام عبور از مهاباد حدود ۳۰۰۰ تفنگ، ۱۲۰ مسلسل و ده عدد توپ از انبار مهمات «جمهوری» به‌دست آوردند^(۵۳). در تاریخ ۲۰ دسامبر ۱۹۴۶، بارزانی در مهاباد به‌دیدن سرلشکر همایونی رفت و گفت اگر سفیر بریتانیا امنیت او را

تأمین کند، حاضر است به عراق برگردد.

ملا مصطفی پس از نوشتن اطاعت‌نامه‌ئی به زبان عربی، همراه میرحاج، عزت عزیز و نوری طه، برای مذاکره با مقامات ایرانی و سیاستمداران سفارت بریتانیا در مورد سرنوشت خود و همراهانش، به تهران رفت. بارزانی يك ماه در تهران بود. در این مدت در «باشگاه افسران» مقابل دفتر فرماندهی اقامت کرد و قبل از بازگشت به مهاباد که در تاریخ ۲۹ ژانویه ۱۹۴۷ صورت گرفت، با شاه و دیپلمات‌های بریتانیایی و امریکایی در تهران ملاقات کرد.

بارزانی موفق نشد تضمین‌های کافی از انگلیس‌ها بگیرد، از این رو طرح ایرانی‌ها را مبنی بر انتقال حدود ۱۰/۰۰۰ نفر از افراد «ایل» خود به منطقه الوند، در نزدیکی همدان پذیرفت. اما شیخ احمد در نقده، با این طرح مخالفت کرد. در جریان آخرین گفت‌وگو که با سرلشکر همایونی در ۱۹ فوریه ۱۹۴۷، صورت گرفت، ملا مصطفی و شیخ احمد به همایونی فهماندند که مصمم‌اند تسلیم شوند. از ۱۱ مارس تا ۱۲ آوریل ۱۹۴۷، یعنی در مدت يك ماه، ارتش ایران، نیروهای بارزانی را در منطقه کوهستانی که از غرب اشنویه شروع شده تا مرز مشترک ایران، عراق و ترکیه می‌رسد، دنبال کردند. از نظر نظامی، همراهان بارزانی خود را جنگجویان هراس‌انگیزی نشان دادند: در اواسط مارس، ۱۲ ایرانی کشته و ۷۰ نفر اسیر می‌شوند... يك هفته بعد، ارتش ایران مجدداً ۲۰ کشته داده حدود ۱۵ نفرشان اسیر می‌شوند. اما غیر نظامی‌ها تصمیم گرفتند که همراه شیخ احمد خود را به مقامات عراقی تسلیم کنند. اینان - چندین هزار زن و مرد و بچه بودند که بارزانی و افراد او را همراهی می‌کردند، و سرمای سخت زمستان آن سال و بمباران هوایی‌های ایرانی را تحمل کرده بودند. اوائل آوریل، پس از آن که شیخ احمد تضمین‌های کافی گرفت، همراه با قسمت اعظم «ایل»، خود را تسلیم کرد. چند روز بعد، در ۱۳ آوریل ۱۹۴۶، بارزانی همراه با يك گروه چند صد نفری از افرادش، به سمت بارزان عراق رفتند.

۲۸. راهپیمایی طولانی بارزانی‌ها به سمت تبعیدگاه در شوروی
شاید بارزانی امیدوار بود که دولت عراق اغماض نشان دهد، اما

توهماتش به زودی برطرف شد: بهرغم مداخله نمایندگان کرد در مجلس، چهار افسر کرد عراقی، که همراه با شیخ احمد خود را تسلیم کرده بودند، یعنی: - مصطفی خوش‌نای، خیرالله، محمد محمود و عزت عزیز، دستگیر و به دار آویخته شدند (۱۹ ژوئن ۱۹۴۷).

يك راه بیش‌تر باقی نمی‌ماند و آن جلای وطن بود به‌سوی شوروی، زیرا به‌دلالتی واضح، نه ایران و نه ترکیه نمی‌توانستند به‌بارزانی پناهندگی بدهند.

به‌نظر می‌رسد که بارزانی از همان ابتدای ورودش به ایران، یعنی اواخر سال ۱۹۴۵ تصمیم داشت که اگر نتوانست در ایران بماند به‌شوروی پناهنده شود. در واقع کمی پس از ورودش به ایران و به‌دنبال اولین تماس‌هایش با ژنرال لیوبوف (Lioubov)، حمزه عبدالله، به‌نام بارزانی نامه‌ئی به‌استالین نوشت و از او خواست که فعلاً (بارزانی) برای دفاع از جمهوری در ایران بماند و اگر جمهوری شکست خورد، او از شوروی تقاضای پناهندگی بکند.^(۵۶)

پس از گذشت يك سال، بارزانی مجبور شد دوباره از مهمان‌نوازی شوروی استمداد کند... در ۲۷ مه ۱۹۴۷، عراق به‌ایران اطلاع داد که بارزانی از مرز ترکیه در شمال بارزان گذشته ظاهراً به‌سمت ایران می‌رود. ملا مصطفی بارزانی به‌همراهی ۵۰۰ نفر، راهپیمایی طولانی ۳۵۰ کیلومتری را آغاز کرد. او می‌بایست ۱۴ روزه به‌ار مس... و به‌تبعیدگاهش در شوروی برسد.

شاه که در آن موقع در اردبیل بود، شخصاً دستور داد که از هیچ کاری برای دستگیری بارزانی‌ها فروگذار نکنند و تهدید کرد که اگر افسران به‌وظیفه‌شان عمل نکنند آنان را به‌دادگاه نظامی خواهد سپرد. بارزانی و افرادش با خنثی کردن مراقبت ارتش، پیاده، مرز ترکیه و ایران را طی کرده، موفق شدند بازور تدریجاً وارد منطقه آرات شوند، وقتی نیروهای ایرانی از کنار آنان می‌گذشتند، کمی در خاک ترکیه پیش رفتند. سپس بی‌آن که دیده شوند از پشت سر بازان ایرانی گذشتند.

بارزانی و همراهانش در ۹ ژوئن ۱۹۴۷، آخرین ضربه را در شمال خوی به‌نیروهای ایرانی وارد کردند. يك هفته بعد از ار مس گذشتند و برای مدت یازده سال در شوروی «از انظار ناپدید» شدند.

(ادامه دارد)

۳۱. همان جا، صفحه ۷۸.
۳۲. ویلیام لین وسترن (William linn Westerman). امور خارجه، ژوئیه ۱۹۴۶، (با اشاره به مقاله نیویورک تایمز) از «بیست خودروئی صحبت می‌کند که پادگان روس‌ها در میان‌دوآب به نیروهای مهاجرت‌تحویلیل داده بود.
۳۳. ویلیام ایگلتن - همانجا صفحه ۷۴.
۳۴. «جنبش ملی کرد در ۱۹۴۶»، پیر روندت، در سرزمین اسلام (۱۹۴۷)، صفحه ۱۲۹. نویسنده از خبری یاد می‌کند که رویتر در ۴ مه ۱۹۴۶ از تهران ارسال داشته، که آن خود از رادیو تبریز نقل شده بود. و از ویلیام ایگلتن، صفحه ۸۲.
۳۵. پیر روندت، همانجا، صفحه ۱۳۰.
۳۶. آرچی بالد روزولت، نشریه MEJ، ۱۹۴۷.
۳۷. همانجا.
۳۸. ویلیام ایگلتن صفحه ۵۸.
۳۹. ویلیام ایگلتن می‌نویسد، قاضی محمد حمله‌نی به سمت جنوب تدارک دیده بود، این حمله می‌بایست چند روز بعد، در اواسط ماه ژوئن ۱۹۴۶ صورت می‌گرفت. قاضی محمد حتی مناف کریمی را به جبهه فرستاده بود تا شروع حمله را علامت دهد، اما به دنبال مداخله هاشم‌آف، کنسول شوروی در رضائیه، قاضی محمد از این حمله صرف نظر کرد، ویلیام ایگلتن، صفحه ۹۷.
۴۰. بیغام خبرگزاری فرانس پرس، منقول از رامبو (Rambout)، صفحات، ۷-۱۰۶.
۴۱. رحیم قاضی، مکاتبه با نویسنده، مارس ۱۹۷۶.
۴۲. همانجا.
۴۳. رامبو، کردها و حقوق‌شان، صفحه ۱۰۴.
۴۴. آرچی بالد روزولت، نشریه MEJ، ۱۹۴۷.
۴۵. همانجا.
۴۶. ویلیام ایگلتن، صفحه ۱۰۶.
۴۷. مکاتبه با نویسنده، آوریل ۱۹۷۶.
۴۸. حسن ارفع، «کردها»، صفحه ۹۶.
۴۹. ویلیام ایگلتن، صفحه ۱۱۲.
۵۰. هزار، گفت‌وگو با نویسنده، بغداد، ۱۹۷۳.
۵۱. رحیم قاضی، مکاتبه با نویسنده، مارس ۱۹۷۶.
۵۲. ویلیام ایگلتن، صفحه ۱۴۶.
۵۳. درباره این موضوع نگاه کنید به «نبرد آذربایجان»، روبرت روسو (R. Rossow)، نشریه MEJ، زمستان ۱۹۵۶، و «جنبش کمونیستی در ایران»، جورج لنجوسکی (Lenczowski)، نشریه MEJ، ژانویه ۱۹۴۷.
۵۴. روبرت روسو، نشریه MEJ، ۱۹۵۶، صفحه ۲۹.
۵۵. ویلیام ایگلتن، صفحه ۱۱۵.
۵۶. گفت‌وگو با حمزه عبدالله، بغداد، ۱۹۷۳.
۵۷. ویلیام ایگلتن، صفحه ۱۲۸.

کریس کوچرا Chris Kutschera

ترجمه ناهید بهمن پور

کردستان

۳

حزب دموکرات کردستان ایران

گرچه کتاب کریس کوچرا، به نام جنبش ملی کرد بر بنیاد اسناد و نظرهای موثق استوار است اما باز امکانش هست که نویسنده در جمع‌بندی این اسناد و نتیجه‌گیری از آن‌ها دستخوش خطا شده باشد. از این رو برای هر چه پر بارتر شدن این مقال کتاب جمعه آماده است که نظر آگاهان به جنبش کرد، و نیز هرگونه اظهارنظر مستدلی را درباره این سلسله مقالات در این نشریه منتشر کند.

(ک.ج)

از سقوط جمهوری مهاباد تا انقلاب عراق

(۱۹۵۸)

پس از سقوط جمهوری مهاباد و اعدام قاضی محمد و سیف قاضی و صدرقاضی، دستگیری تعدادی از اعضای کمیته مرکزی حزب دموکرات کردستان و فرار اعضای دیگر به عراق، جنبش ملی کرد عملاً در ایران سرکوب شد.

۱. کمیته کمونیستی کردستان و حزب دموکرات کردستان

با این همه از اوائل سال ۱۹۴۸، از سوی کمیته کمونیستی کردستان به رهبری رحیم سلطانیان^(۱) و خصوصاً «حزب دموکرات کردستان» (که وارث و ادامه‌دهنده حزب دموکرات کردستان قاضی محمد بود) کوشش‌هایی برای سازماندهی مجدد جنبش ملی کرد صورت گرفت. در واقع، حزب دموکرات

کردستان ۱۹۴۸، شاخه‌ئی از حزب «توده» در کردستان بود: اعضای حزب دموکرات کردستان مهاباد که در تهران مستقر می‌شدند به‌خودی خود عضو حزب توده می‌شدند و به‌عکس.

اما اختناق شدید بود، و مبارزان حزب جدید تجربه مبارزه مخفی نداشتند و پلیس خیلی زود رهبران این حزب، از جمله عزیز یوسفی را دستگیر کرد. او از ۱۹۴۸ تا ۱۹۵۲ در زندان بود.

۲. حزب دموکرات کردستان در زمان مصدق

عملاً باید صبر کرد تا مصدق به قدرت برسد (۱۹۵۱) تا حزب دموکرات کردستان از فضای نسبتاً آزادی که در آن موقع در ایران وجود داشت استفاده کند و فعالیت‌های خود را تحت رهبری عزیز یوسفی و غنی بلوریان مجدداً گسترش دهد^(۲).

در انتخابات ۱۹۵۲، به‌رغم فشارهایی که از سوی پلیس اعمال می‌شد، صادق وزیری، یکی از اعضای حزب دموکرات کردستان از مهاباد به‌نماینده‌گی مجلس شورای ملی انتخاب می‌شود.

اما، به‌واسطه مداخله شاه، انتخابات باطل اعلام می‌شود و از تهران امام جمعه، امامی شیعی مذهب که برای مردم مهاباد ناشناخته بود، به‌جای او «انتخاب» می‌شود.

از این رو هیجانی منطقه مهاباد را فرا می‌گیرد: در همین سال دهقانان منطقه بوکان علیه مالکان بزرگ فتودال می‌شورند.

در مه و ژوئن ۱۹۵۳، تظاهراتی چند در مهاباد صورت می‌گیرد؛ در جریان یکی از درگیری‌ها با پلیس، یک جوان کرد مبارز کشته تعدادی دستگیر می‌شوند.

در ۱۶ اوت ۱۹۵۳، تظاهرات عظیمی در تأیید مصدق، در مهاباد برپا می‌شود. برای اولین بار پس از سقوط جمهوری مهاباد، هنر شاعر کرد، در حضور مردم شعر می‌خواند.

به‌یادبود این تظاهرات و نیز به‌یادبود تأسیس حزب دموکرات کردستان در ۱۶ اوت ۱۹۴۵ توسط قاضی محمد، نام خیابان پهلوی را به «خیابان ۲۵ مرداد» تغییر دادند.

اما تغییرات ناگهانی یکی پس از دیگری روی می‌دهد: شاه پس از

عزیمت به‌رُم به‌دنبال ضدکودتائی که توسط سرویس‌های ویژه امریکا تدارک دیده شده بود، در ۱۹ اوت ۱۹۵۳ [۲۸ مرداد ۳۲]، دوباره قدرت را په‌دست گرفت.

ارتش شبانه شهر مهاباد را محاصره کرد و کادرهای حزب دموکرات کردستان دوباره مخفی شدند.

۳. جدائی حزب دموکرات کردستان از حزب توده

مبارزان حزب دموکرات کردستان منتظر بودند که حزب توده قیام مسلحانه را شروع کند، زیرا هیچ وقت سازمان‌دهی حزب توده تا این حد نیرومند نبود؛ در حدود هفتصد افسر ایرانی عضو حزب توده بودند و این حزب در همه جا نفوذ کرده بود: یکی از رؤسای «رکن دوم» ارتش و نیز افسری که برای سرکوب حزب توده، «با اختیارات کافی» به‌آبادان فرستاده شده بود، از اعضای حزب توده بودند! حتی عاملان این حزب در دفتر شاه هم نفوذ کرده بودند.

اما رهبران حزب توده که در سپتامبر ۱۹۵۳ چنین وانمود می‌کردند که به‌زودی قیام مسلحانه را شروع خواهند کرد، سرانجام با آن مخالفت کردند. از همین زمان است که اختلافات میان حزب دموکرات کردستان و حزب توده شروع می‌شود، و سرانجام در سال ۱۹۵۵، زمانی که پلیس سازمان نظامی حزب توده را از بین برد، این اختلافات به‌جدائی کامل این دو حزب انجامید. پس از آن که پلیس در حزب توده نفوذ می‌کند، حزب دموکرات کردستان تصمیم می‌گیرد که به‌تمام روابط تشکیلاتی خود با حزب توده خاتمه دهد.

۴. کمیته‌های مهاباد و سنندج

در این دوره اختناق شدید، سازمان واحدی برای همه کردستان ایران وجود نداشت. بلکه «کمیته‌های» محلی بود که در مهاباد توسط عزیز یوسفی، غنی بلوریان، عبدالرحمان قاسملو، رحیم سلطانیان، کریم اویسی و عبدالله اسحاقی (احمد توفیق) «۳۱»، و در سنندج توسط شریعتی و تعدادی از مبارزان دیگر اداره می‌شد....

در سال‌های ۵۵ - ۱۹۵۴، غنی بلوریان موفق شد چند شماره از دوره جدید روزنامه کردستان را که در تبریز چاپ می‌شد، منتشر کند. اما پلیس چاپخانه مخفی را کشف کرد و او مجبور شد که انتشار روزنامه را متوقف کند. با کشف چاپخانه، پلیس پنجمین شماره روزنامه را (اوت ۱۹۵۵) که اختصاص به سالگرد تأسیس حزب داشت، ضبط کرد.

۵. کمیته مرکزی ۱۹۵۴

در سال ۱۹۵۴، «کمیته‌های» مهاباد و سنندج را در هم ادغام کردند و يك «کمیته مرکزی»، متشکل از اعضای کمیته‌های محلی، به وجود آوردند. در ماه مه ۱۹۵۵، کمیته مرکزی، اولین «کنفرانس» حزب دموکرات کردستان را در چند کیلومتری شهر مهاباد برگزار کرد. در این کنفرانس حدود بیست تن از کادرهای حزب شرکت داشتند.

در این دوره بیش‌تر کادرهای حزب دموکرات کردستان مخفیانه در دهات گرد زندگی می‌کردند. و اعضای حزب دموکرات کردستان که شاخه‌هایی در شهرهای بزرگ چون سنندج و خصوصاً کرمانشاه داشت به چند هزار نفر می‌رسیدند.

به‌رغم سرکوب، حزب دموکرات کردستان ایران که خوب مستقر شده و شکل گرفته بود، روابط نزدیکی با احزاب چپ عراق، یعنی حزب کمونیست و حزب دموکرات کردستان عراق داشت. این دو حزب در کشاکش ایدئولوژیکی‌شان از حزب دموکرات کردستان ایران خواستند که میان آن دو حکمیت کند.

۶. برنامه حزب دموکرات کردستان ایران (۱۹۵۶)

در سال ۱۹۵۶، حزب دموکرات کردستان اولین «برنامه» خود را - که در واقع «طرح برنامه» است - بعد از برنامه قاضی محمد، منتشر می‌کند. لحن برنامه، عوض شده است!

شعار اصلی این برنامه «مبارزه با امپریالیسم و برای حاکمیت ملی است». نویسندگان این سند ابتدا به‌طور مفصل «ستم ملی» را که کردهای ایران قربانی آنند، تحلیل می‌کنند:

«كودك كُرد از كودكي ناگزير است زباني را كه متعلق به او نيست يعنى

فارسی، یادبگیرد... هر آنچه کردی است ممنوع است... همه کارمندان عالی‌رتبه از تهران می‌آیند. کردستان تحت پوشش نظامی است، ارتش و پلیس در کردستان بی‌اندازه قدرت دارند.»

نویسندگان برنامه نتیجه می‌گیرند که خلق کرد تحت «ستم سه‌گانه امپریالیسم، دولت مرکزی فنودال - بورژوا، و فنودال‌های بزرگ کرد است»... رهبران حزب دموکرات کردستان اعلام می‌کنند که «حساب دیگر خلق‌های ایران از دولت مرکزی» جداست، «باید با شورونیسیم [وطن‌پرستی افراطی] ایرانی که وجود ملت کرد را نفی می‌کند و نیز با ملی‌گرایی کرد که می‌کوشد مردم ایران را در کینه‌ورزی خود به دولت مرکزی [صرفاً براساس مسأله کردستان] هماواز کند مبارزه کرد». آنان پیشنهاد می‌کنند که «مبارزه‌ئی مشترک علیه حکومت سلطنتی - فاشیستی (شاه) صورت گیرد و هدف آن استقرار «جمهوری دموکراتیک» باشد که در آن کردستان ایران «حکومت ملی» و «مجلس ملی» خود را که مستقیماً انتخاب شده و زنان نیز در آن حق رأی دارند، داشته باشد.

زبان کردی باید زبان رسمی کردستان باشد، اما زبان اقلیت‌ها مورد احترام خواهد بود.

حزب دموکرات کردستان با تأکید بر برابری زن (حقوق برابر با مردان، دستمزد مساوی) و آزادی‌های اساسی (آزادی بیان - مطبوعات و مذهب)، پیشنهاد یک دولت غیرمذهبی می‌کند که در آن ارتش و پلیس «از میان می‌روند»... و جای آن را چریک‌های خلقی و «ارتشی مردمی» خواهد گرفت. نویسندگان برنامه حزب دموکرات کردستان پیشنهاداتی در زمینه صنایع (ملی کردن منابع زیرزمینی، آب و جنگل)، کشاورزی (تقسیم اراضی فنودال‌های بزرگ و «دشمنان حکومت ملی» میان دهقانان)، عشایر (اسکان) و فرهنگ (تعلیمات اجباری تا سن چهارده سالگی، ایجاد یک تئاتر و یک ایستگاه رادیوئی، و نیز ایجاد دانشگاه و مؤسسات مختلف علمی «ملی») ارائه می‌دهند. و در پایان اعلام می‌کنند که «حکومت ملی (کردستان) باید از هر موقعیتی برای کمک به کردهای کشورهای همسایه و نیز برای مبارزه در راه آزادی تمام کردستان، استفاده کند».

یقیناً می‌توان گفت که تنها از سال ۱۹۷۳ به بعد است که حزب دموکرات در پی مشکلات فراوانی که با آن‌ها روبه‌رو بود، «رسماً» موافقت خود را با «مبارزه مسلحانه» علیه رژیم شاه اعلام می‌کند. اما در خلال سال‌های

۵۸ - ۱۹۵۵، حزب دموکرات کردستان، جنبشی ملی و انقلابی است و این دو ویژگی خود کافی است تا شاه را به سرکوبی این جنبش برانگیزد.

حزب دموکرات کردستان ایران از ۱۹۵۸ تا ۱۹۷۶

پس از انقلاب ژوئیه ۱۹۵۸ عراق، و بازگشت بارزانی به عراق، از آنجا که ساواک به سرکوب حزب دموکرات کردستان ایران پرداخت و... نیز به علت سیاست بارزانی، این حزب یک دوره طولانی به فعالیت زیرزمینی می پردازد. همین که بارزانی در اکتبر ۱۹۵۸ از شوروی بازمی گردد، تعدادی از رهبران کرد ایرانی برای تماس با او به بغداد می روند. در آغاز خوش بینی هائی در کار بود. حتی بارزانی به یکی از رهبران کرد ایرانی پیشنهاد می کند که دبیرکل حزبی واحد برای عراق و ایران بشود...

اما، در همان زمان، ساواک در ایران تعدادی از رهبران حزب دموکرات ایران از جمله عزیز یوسفی^(۱) و غنی بلوریان را دستگیر می کند. این دو عضو کمیته مرکزی تا ۱۹۷۶ در زندان ماندند!

سال بعد یعنی ۱۹۵۹، ساواک با دستگیری ۲۵۰ تن از کادرهای حزب دموکرات کردستان ایران، از جمله شریعتی - عضو کمیته مرکزی - کاری ترین ضربه را به این حزب می زند. این افراد احتمالاً لو رفته بودند. در پایان سال ۱۹۵۹، حزب دموکرات کردستان ایران عملاً رهبری خود را از دست داده است: رهبرانش یادر زندان اند و یا ... در بغداد! آن هائی هم که در بغدادند سرکوب می شوند: پس از آن که عبدالکریم قاسم از کمونیست ها می بُرد، رهبران حزب دموکرات کردستان ایران را از بغداد اخراج می کنند و آن ها اجباراً به سوریه، لبنان و اروپا پناهنده می شوند.

۷. گردش به راست حزب دموکرات کردستان ایران (دومین کنگره: ۱۹۶۴)

حزب دموکرات کردستان بخصوص انقلابی ترین رهبران خود را که برنامه مترقی ۱۹۵۶ را طرح ریزی کرده اند، از دست داده بود. این حزب هم مانند حزب دموکرات کردستان عراق که میان جناح چپ متمایل به کمونیسم، و جناح راست ملی گرای تندرو در نوسان بود، و سرانجام

هم در سال ۱۹۵۹ تحت نفوذ بارزانی به‌راست گرایش یافت، حزب دموکرات کردستان ایران، پس از يك دوره گرایش به‌چپ، از سال ۱۹۶۰ تحت نفوذ عبدالله اسحاقی (احمد توفیق) به‌راست متمایل شد.

عبدالله اسحاقی، یکی از بنیادگذاران کمیته مهاباد، که جوان‌ترین عضو آن نیز بود، خیلی به‌بارزانی نزدیک بود و در سال ۱۹۶۲ مسئول شبکه حمایت حزب دموکرات کردستان ایران در مبارزه بارزانی در آن سوی مرز شد.

عبدالله اسحاقی پس از آن که دبیرکل حزب دموکرات کردستان ایران شد، در سال ۱۹۶۴، دومین کنگره حزب را به‌سونئی، واقع در کردستان عراق، در نزدیکی قلادیزه، فراخواند. این کنگره در شرایط مغشوشی برگزار شد؛ از شرکت تعدادی از نمایندگان به‌کنگره به‌زور جلوگیری کردند... اما رهبرانی چون سلیمان و عبدالله معینی (که بعدها در سال ۱۹۶۷، به‌عضویت «کمیته انقلابی» در می‌آیند) در کنگره شرکت کردند. در جریان این کنگره، عبدالله اسحاقی، قاضی محمد را به «خیانت» و اعضای مترقی کمیته مرکزی ۱۹۵۴ را به «انحراف از اصول» متهم کرد.

۸. قیام ۱۹۶۷-۶۸

اما بحران واقعی بعد از ۱۹۶۴ پدید آمد، یعنی از زمانی که بارزانی به‌خلاف کمک‌های خصوصی کردهای کردستان ایران، تماس‌هایی با دولت ایران برقرار می‌کند، و این دولت هم به‌او کمک‌های مادی کرده در ازای آن از او می‌خواهد که آرامش کامل را در کردستان ایران برقرار کند.

برای بارزانی، این کار بسیار آسان بود، خصوصاً که از طریق عبدالله اسحاقی حزب دموکرات کردستان را در کنترل داشت.

اما در سال ۱۹۶۶، بارزانی اعتماد خود را به‌عبدالله اسحاقی که توسط بعضی‌ها دستگیر و فوراً آزاد شده بود - از دست می‌دهد و به‌زودی او را به‌منطقه دوری در بادینان می‌فرستد.

کمی بعد، تعدادی از کادرهای مبارز کرد ایرانی، که مخالف سیاست «همکاری» عبدالله اسحاقی بودند، در سال ۱۹۶۷ «کمیته انقلابی» را به‌وجود آوردند. از جمله اعضای این کمیته عبدالله و سلیمان معینی (پسران وزیر سابق امور داخله جمهوری مهاباد)، محمد امین رونسد Rawand و عبدالرحمان قاسملو (که در آن موقع در اروپا بود) بودند. در مه ۱۹۶۷،

بارزانی که دریافته بود گروهی سیاست مستقلی را دنبال می‌کنند، اولتیماتوم زیر را توسط «سامی» برای آنان فرستاد: «یا در بغداد می‌مانید و فعالیت‌های خود را متوقف می‌کنید، یا به کردستان ایران می‌روید و ارتباط‌های خود را با ما قطع می‌کنید.»

اعضای کمیته انقلابی تصمیم گرفتند به ایران بروند.

«انقلابیون» با هواداران‌شان - که در مجموع صد نفر بودند - در دو گروه به ایران رفتند. اولین گروه در مارس ۱۹۶۷، و دومین در ژوئیه ۱۹۶۷. در عرض سه ماه به دنبال دستگیری و یا مرگ اغلب این افراد، جنبش آنان که در سه محل مهاباد و بانه و سردشت متمرکز بود، سرکوب شد. از یازده عضو «کمیته انقلابی» پنج نفر کشته و دو نفر دستگیر شدند. شریف زاده (۲ مه ۱۹۶۸)، ملا احمد شلماشی، که او را «آواره» می‌نامیدند (۱۰ مه ۱۹۶۸)، و عبدالله معینی (ژوئن ۱۹۶۸) از جمله کشته‌شدگان بودند.

راست است که به ندرت جنبش مسلحانه‌ئی این چنین بد تدارک دیده شده است: این افراد، از تمام تسلیحات فقط ۴ کلاشینکوف، دو مسلسل و هشتاد و پنج تفنگ کهنه داشتند. از حمایت داخلی هم برخوردار نبودند و چندی نگذشت که با کمبود ساز و برگ هم مواجه شدند. از طرف دیگر مرتکب این اشتباه هم شدند که عملیات خود را منحصر به منطقه بسیار محدودی کردند و همین مسأله به ارتش ایران فرصت داد که عملیاتش را علیه آنان متمرکز کند.

سرانجام، ملامصطفی بارزانی، که راه ارتباطات آن گروه صد نفری را با کردستان عراق بسته بود، آنقدر در «خوش خدمتی» [به مقامات ایرانی] پیش رفت که در بهار ۱۹۶۸، سلیمان معینی را که از سفر اروپا بازمی‌گشت دستگیر و اعدام کرد و جسد او را به مقامات ایرانی تحویل داد، و این‌ها هم جسد را در مهاباد به تماشا گذاشتند.

«قیمت» کمک ایرانی‌ها [به بارزانی] روشن بود.

۹. دومین کنفرانس حزب دموکرات کردستان (۱۹۶۹)

در سال ۱۹۶۹، در جریان دومین کنفرانس حزب دموکرات کردستان که توسط همین و تعدادی از کادرهای حزب دموکرات کردستان که در کردستان عراق مانده بودند، تشکیل شد. عبدالله اسحاقی که مورد بی‌مهری بارزانی

هم قرار گرفته بود، از حزب اخراج شد... برکناری عبدالله اسحاقی از گرایش مجدد حزب دموکرات کردستان به چپ خبر می داد.

۱۰. از سومین کنفرانس (ژوئن ۱۹۷۱) تا سومین کنگره (سپتامبر ۱۹۷۳)

بعد از موافقت‌های یازدهم مارس ۱۹۷۰، بغداد دوباره مرکز جهان کُرد شد. دیگرمانعی برای بازگشت رهبران مترقی حزب دموکرات کردستان ایران، که از سال ۱۹۶۰ به بعد به سوریه، لبنان یا به اروپا پناهنده شده بودند، وجود نداشت... و از پایان ماه مارس ۱۹۷۰، «کمیته مرکزی موقت» جدید حزب دموکرات کردستان ایران، تدارک اساسنامه‌ها و برنامه جدید حزب را به عهده گرفت. این اساسنامه‌ها و برنامه مورد تأیید سومین کنفرانس حزب قرار گرفت (ژوئن ۱۹۷۱). همچنین در جریان همین کنفرانس رهبری جدید حزب - کمیته مرکزی و کمیته‌های اجرایی آن انتخاب می‌شوند و عبدالرحمان قاسملو، یکی از «اخراجی‌های» ۱۹۶۴ به دبیرکلی حزب برگزیده می‌شود. بعد از وقفه طولانی که بین ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ به وجود آمد، حزب دموکرات کردستان ایران، مجدداً به مواضع مترقی و اصیل خود بازگشت... این گرایش به چپ حزب دموکرات کردستان توسط سومین کنگره حزب (۲۲ تا ۲۶ سپتامبر ۱۹۷۳)، که موافقت خود را درباره مبارزه مسلحانه، و همکاری با دیگر سازمان‌های انقلابی ایران، علیه رژیم شاه، اعلام می‌کند، تأیید شد. برنامه سومین کنگره را می‌توان در شعار زیر خلاصه کرد:

«مبارزه برای تغییرات عمیق اجتماعی، دموکراسی برای ایران، و حقوق ملی برای مردم کُرد».

۱۱. حزب دموکرات کردستان ایران و رقابت‌های عراق و ایران

حزب دموکرات کردستان ایران با استفاده از پایگاه مناسبی چون عراق، تشکیلات خود را به کمک دولت بغداد، به طور قابل ملاحظه‌ئی تقویت کرد... دولت عراق بیش از پیش مصمم بود که رژیم «ارتجاعی و توسعه طلب» شاه را، که اولین سربازان خود را در اوائل ۱۹۷۳ به ظفار اعزام کرده بود،

سرنگون کند. از این رو برای بغداد حزب دموکرات کردستان ایران با پایگاهی که در درون خاک ایران داشت، وسیله‌نی برای مبارزه علیه رژیم شاه بود... در فاصله چند ماه میان قطع رابطه نیمه رسمی (تابستان ۱۹۷۲) و رسمی (مارس ۱۹۷۴) ملامصطفی بارزانی با بغداد، از نظر رهبران کرد ایرانی، هیچ چیز مانع از اتحاد حزب دموکرات کردستان ایران و دولت بغداد علیه شاه نبود. مگر اولین بار در تاریخ دولت مرفعی و ضد امپریالیستی عراق نبود که با دادن خودمختاری به کردهای عراق موافقت کرده بود؟ کمک بغداد به حزب دموکرات کردستان ایران هرگز همسنگ کمک شاه به بارزانی نیست.

اما از بهار ۱۹۷۳، حزب دموکرات کردستان ایران صاحب دفتر مهمی در بغداد می‌شود و مقداری کمک تسلیحاتی و مادی از دولت عراق دریافت می‌کند. در مورد این کمک‌ها هم دولت عراق و هم حزب دموکرات کردستان سکوت می‌کنند.

بدین ترتیب، اتحاد دوگانه بعث و حزب دموکرات کردستان ایران علیه شاه ایران و بارزانی، به وجود می‌آید. بعد از این مصیبت کردها کامل است.

دو جنبش کرد ایران و عراق هر یک به بدترین دشمنان خود، که در واقع دشمنان خلق کردند، پیوسته‌اند. حزب دموکرات کردستان عراق و ایران به جای آن که در کنار هم مبارزه کنند، با یکدیگر می‌جنگند.

۱۲. حزب دموکرات کردستان ایران از ۱۱ مارس ۱۹۷۴ به بعد

اما، آغاز مجدد کشمکش‌های بین بارزانی و بعثی‌ها از ۱۱ مارس ۱۹۷۴، رهبران حزب دموکرات کردستان ایران را به انتخاب وامی‌دارد: بعثی‌ها عجله داشتند که حزب دموکرات کردستان ایران، بارزانی را در ارگان خود کردستان محکوم کند. و آنان نپذیرفتند... از این رو، بعثی‌ها تسهیلاتی را که برای حزب دموکرات کردستان ایران فراهم آورده بودند، از بین بردند. و تعدادی از رهبران حزب دموکرات کردستان ایران که در عراق مستقر بودند، ناچار به کشور دیگری پناه بردند.

در ایران، سیاست‌شاه، اثرات عمیقی در کردستان ایران داشت. در آنجا

جزوه حاضر ترجمه بخشهایی از کتاب کریس کوچارا "جنبش ملی کرد" میباشد که در نشریه "کتاب جمعه" شماره‌های ۱۹، ۲۰، ۲۱ و ۲۹ - آذرماه ۶، دیماه و ۱۳ دیماه ۱۳۵۸ بطور مسلسل منتشر شده است. تکثیر آن با اطلاع یکی از همکاران کتاب جمعه انجام گرفته است. در ارتباط با برخی از داده‌های نادرست نویسنده تذکرات زیر را لازم میدانیم:

۱- در جریان تهاجم ارتش شاه به آذربایجان محمد پیریا کشته نشد، او همراه با اکثر رهبران نهضت دمکراتیک مردم آذربایجان به شوروی رفت. (صفحه ۳۲)

۲- اظهارات نویسنده در مورد اعضای کمیته انقلابی حزب دمکرات کردستان ایران

نادرست است. این کمیته در اوائل تشکیل شامل ۷ نفر بود: محمد امین سراجی اقدم که نویسنده از وی بنام محمد امین روند نام میبرد، شهیدا ملاآواره و اسماعیل شریفزاده،

مبارزین صنار مامدی و سعید کویستانی از فعالین کنونی حزب دمکرات کردستان ایران

و دو فرد دیگر. شهید سلیمان و عبدالله معینی از اعضای تشکیل دهنده "کمیته انقلابی"

نبودند و پس از تشکیل این کمیته در ارتباط با آن قرار گرفتند، بهمچنین مبارز دکتور

عبدالرحمن قاسمو دبیر کل حزب دمکرات کردستان ایران که در آن زمان در اروپا

اقامت داشت پس از تشکیل کمیته با آنان تماس برقرار کرد. "کمیته انقلابی حزب دمکرات

کردستان ایران" نشریه‌ای بنام "تیشک" به کردی و فارسی در چهار شماره منتشر کرده

است که در تدوین آن اسماعیل شریفزاده نقش مؤثری داشته است. (صفحه ۴۵)

۳- نویسنده در نقل قول از دهقان کرد در رابطه با اظهارات خانواده قاضی محمد

دقت کافی بخرج نداده و از فرد بخصوصی نام نمی برد و این میتواند سوء تفاهماتی

بوجود آورد. گفتن ندارد که در میان خانواده قاضی چون اکثر خانواده‌های کثیرالعدد

کردستان افراد با نظرات مختلف و حتی متضاد سیاسی وجود دارند. (صفحه ۴۹)

دهقانان اولین کسانی بودند که رفتار شاه را در قبال کردهای عراقی ستودند؛ دهقانی از یکی از دهات مرزی کردستان ایران، در ۵ فوریه ۱۹۷۵ گفته است که «قبلاً ما، خصوصاً مردم مهاباد، بهر کاری که می‌توانستیم دست می‌زدیم تا برای شاه مشکلاتی به‌وجود آوریم»^۱.

«اما از آن موقعی که شاه به‌بارزانی کمک می‌کند، وضع فرق کرده است.»

این دهقان اضافه می‌کند که: «حتی خانواده قاضی محمد گفته است: با دیدن آنچه شاه برای پناهندگان کرد عراقی می‌کند، آنچه او با ما کرد به‌او می‌بخشائیم.»

روشن است که رهبران کرد ایرانی با مشکلاتی روبرو می‌شدند.

۱۳. ... و بعد از قرارداد ۶ مارس ۱۹۷۵

قرارداد ۶ مارس، رهبران حزب دموکرات کردستان ایران را از امکان هر گونه عملیاتی از خاک عراق محروم کرد.

اما این قرارداد حداقل يك اثر مثبت داشت (اگر بتوان با این نام از آن یاد کرد): دو رژیم بغداد و ایران علیه کردها با یکدیگر آشتی کردند و به‌نظام غم‌انگیز اتحادهای غیرطبیعی که جنبش کرد غرق در آن می‌شد، پایان دادند.

رهبران حزب دموکرات کردستان در اوائل مه ۱۹۷۶، در کنفرانسی گرد آمدند و می‌بایست از وقایع بعد از قرارداد ۶ مارس جمع‌بندی کرده، و استراتژی جدیدی را تهیه دیده باشند.

حواشی

۱. پسر مصطفی سلطانیان.
۲. غنی بلوریان، برادر وهاب بلوریان، یکی از پنج نماینده اعزامی مهاباد به مجلس محلی تبریز است. نگاه کنید به کتاب ویلیام ایگلتن، صفحات ۴۲ و ۶۰.
۳. بعد از سال ۱۹۶۰، احمد توفیق دبیرکل حزب دموکرات کردستان می‌شود.
۴. عزیز یوسفی سرانجام در سال ۱۹۷۷ از زندان آزاد شد و در ۶ ژوئن ۱۹۷۸ در تهران وفات یافت. تشییع جنازه او در مهاباد مبدل به تظاهراتی عظیم شد و چندین هزار نفر در ۹ ژوئن همان سال در آرامگاه او گرد آمدند.
۵. گفت‌وگو با نویسنده، کردستان ایران، فوریه ۱۹۷۵.

تکبیراز : انتشارت اسطعیل شـورفـزاده

رپیـفـندان (بهمن) ۱۳۵۹

OKNA
YEKÊTÎY NETEWE Y KURD
LE DEREWÊY NÎŞTIMAN

با همکاری :